



## جدائی از حزب کمونیست کارگری ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران – حکمتیست

مصاحبه ینار محمد با کورش مدرسی \*

### بخش اول

#### ترجمه از ایرج فرزاد

**ینار محمد:** کورش مدرسی یکی از برجسته ترین چهره های مارکسیست در خاورمیانه است. او همچنین تا قبل از اوت ۲۰۰۴ یعنی زمانیکه حزب کمونیست کارگری ایران را ترک کرد و حزب خود یعنی حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست را تشکیل داد یکی از رهبران حزب کمونیست کارگری ایران بود. کورش مدرسی بعلاوه از حامیان دیرین حزب کمونیست کارگری عراق و همچنین برنامه ریز و استراتژیستین کمونیسم کارگری در عراق پس از دوران جنگ است.

---

\* این ترجمه متن کتبی شده مصاحبه ای با کورش مدرسی توسط ینار محمد است که به زبان انگلیسی انجام داده است. حزب کمونیست کارگری عراق متن کتبی شده انگلیسی را در نشریه Forward، ترجمه عربی آن را در نشریه "الشبوعه العماليه" و ترجمه کردی آن را در نشریه "اکتوبر" منتشر کرده است. فایل‌های ویدیویی این مصاحبه از طریق سایت <http://www.hekmatist.com> قابل دسترس است.

به کورش مدرسی بخاطر حضورش در برنامه امروز خوش آمد میگوئیم. علاقمندیم از شما در مورد دلائل اساسی این جدائی بپرسیم. میتوانید ما را در مورد علل این جدائی روشن کنید؟

**کورش مدرسی:** بدون آشنائی با تاریخ حزب کمونیست کارگری ایران، درک این شکاف و نحوه بوقوع پیوستن این جدائی مشکل است. این جدائی بی مقدمه نبود. رعد و برق در آسمان بی ابر نبود. اینطور نبود که ناگهان یکنفر "روزیونیست" و "دست راستی" شد. متأسفانه توضیح طرف مقابل ما، یعنی رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران در مورد این جدائی همان داستان تکراری پیدا شدن یک "روزیونیست" در حزب است. باید این جدایی را در متن تاریخ این حزب بررسی کرد.

هسته این اختلاف از بدو تاسیس حزب کمونیست کارگری و حتی قبل از تشکیل آن وجود داشته است. در مورد مسیری که حزب باید طی میکرد، در مورد خصوصیات حزب و حتی در مورد کمونیسمی که ما باید نمایندگی کنیم همیشه دو نظر داشته ایم. در مورد مسائل مهمی، مثل، توضیح اینکه در طی ۱۰۰ سال گذشته چه بر سر کمونیسم آمد، ارزیابی تاریخی و مارکسیستی از انقلاب روسیه و دلائل شکست بعدی آن در سالهای ۱۹۲۰ چیست؟ دلائل حاشیه ای شدن چپ در اروپا و جهان کدام است؟ و یا در پاسخ به این سوال که چرا ما قادر نشده ایم پس از انقلاب اکتریک انقلاب سوسیالیستی دیگر را سازمان دهیم و یا چرا نتوانسته ایم قدرت سیاسی را کسب کنیم همیشه اختلاف نظر داشته ایم. اختلافات عمیقی در تحلیل اینکه چرا معمولاً یک حزب چپ یا کمونیست هرچه رادیکال تر میشود، کوچکتر میشود؟ و یا چرا چپ یا تبدیل به تشکیل الیت ( برگزیده های) جامعه و یا در سیاست تنها گروه فشار شده است؟ چرا چپ قادر نشده است یک حزب سیاسی کمونیست و رادیکال تشکیل دهد که بتواند یک بار برای همیشه جهان و زندگی مردم را تغییر دهد، به سیستم بردگی مزدی پایان دهد و یک جامعه سوسیالیستی را بنا کند؟ چرا کمونیسم بعنوان یک جنبش سیاسی رشد نمیکند؟ چرا گروههای مارکسیستی رشد نمیکند؟ و چرا این گروهها در دنیای واقعی نتوانسته اند زندگی مردم را تغییر دهند؟

این بحثها از همان آغاز جنبش کمونیسم کارگری در جریان بوده اند. در حقیقت پاسخ مشخص به این سوالات یکی از مهمترین مسائل پایه ای در تعریف از کمونیسم کارگری بوده است. اینجا وارد جزئیات اینکه چگونه ما حزب کمونیست کارگری را تشکیل دادیم نمیشوم، اما درست از همان ابتدا دو گرایش، دو محور و دونوع سنت در حزب همواره در کنار هم وجود داشته اند. از یک طرف پاسخ "سنتی" چپ رادیکال را به مسائلی که اشاره کردم را داشتیم، پاسخهایی که انعکاسی از سنتی در

جنبش سوسیالیستی بودند، که در تمام تاریخ خود در عرصه سیاست صرفاً یک گروه فشار ماندند. این سنت خود را مارکسیست و سوسیالیست میداند. اما در واقعیت نتوانسته کاری کنند که سوسیالیسم متحقق شود. نتوانسته انقلاب سوسیالیستی را سازمان بدهند. و این سنت، این نوع سوسیالیسم، در تمام ۱۰۰ سال گذشته در ایران، اروپا، آمریکا و کانادا وجود داشته است. این چپ به یک نوع ایدئولوژی تبدیل شده است، و در بیرون از ما به نوعی از فرقه یا سکت تبدیل شده است. نقطه حرکت این سنت جنبش های واقعی موجود در جامعه نیستند، بلکه ایده ها و نظرات هستند. سوسیالیسم برای چپ سنتی، قبل از هر چیز، یک سیستم اعتقادات است و نه یک جنبش سیاسی و اجتماعی که می خواهد در جامعه منشا اثری باشد.

این سنت چپ زمینه عمومی در حزب ما بود. ما در خلال دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰ از سنت چپ ایران و رادیکال ترین آن که ما آنرا "مارکسیسم انقلابی" مینامیدیم، در جدال علیه ناسیونالیسم کرد از حزب کمونیست ایران بیرون آمده ایم. از همان ابتدا، بخشی از این چپ رادیکال و سنتی، که به عنوان زمینه و عادت داده حزب دست بالا را هم داشت به حزب جدید پیوست. رگه جنبشی و فکری ما که توسط منصور حکمت نمایندگی میشد و بر تعبیر و تفسیر او از مارکس و مارکسیسم مبتنی بود. این گرایش یک رگه متفاوت در جنبش کمونیستی ایران بود. حکمت به مارکس رجعت کرده بود، بویژه به تبیین مارکس و انگلس از نقش جنبشهای اجتماعی در "ایدئولوژی آلمانی" و همچنین بر "تزهائی در باره فوئر باخ" مارکس تاکید داشت و به نقش اراده انسان در تاریخ اهمیت میداد و در واقع به که جوهر "لنینیسم" رجعت کرد. حکمت از نقطه نظر فلسفی و متدولوژی به این تزها بازگشته بود و خود نیز درافزوده های مهمی در این موضوعات دارد.

به این ترتیب، ما از همان ابتدا با یک سوال تعیین کننده روبرو بودیم: تشکیل یک حزب سیاسی واقعی یا ادامه تجربه احزاب سنتی چپ و تشکیل یک گروه فشار دیگر؟ این "دو راهی" بطور روشنتری در مقابل ما قرار گرفت که یا ما یک حزب سیاسی را ایجاد میکنیم که در زندگی واقعی میتواند و می خواهد یک انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهد، یا به یک گروه ایدئولوژیک والیتیست بی تاثیر تبدیل میشویم، گروهی که اوراد "سوسیالیستی" میخواند، دعاهای "سوسیالیستی" نجوا میکند، انشاهای سوسیالیستی مینویسد و شعار سوسیالیسم را سر میدهد بدون اینکه قادر باشد بفهمد که چگونه باید به سوسیالیسم دست یافت.

این بحث اصلی بود. جدال این بود. اگر به فایل های اودیوئی کنگره های ما، جلسات کمیته مرکزی و دفتر سیاسی ما، هنگامی که منصور حکمت زنده بود، گوش دهید، که متاسفانه هنوز ترجمه نشده

اند و تنها برخی از آنها فی الحال در اینترنت قابل دسترسی هستند، بروشنی این تفاوت ها را می بینید. در آخرین پلنومی که منصور حکمت در آن شرکت داشت، یعنی پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی، در اوت ۲۰۰۱، او گفت که نگرانی اش این نیست که این حزب ( یعنی حزب کمونیست کارگری ایران) به چپ یا به راست بچرخد. بلکه آنچه که مطمئن است این است که حزب قطعا روی خط او حرکت نمیکند. این حزب بیشتر به سنت گروه های فشار و سازمانهای چپ سنتی نزدیکتر است تا به حزب سیاسی مورد تاکید او. این ارزیابی، یک اظهار نظر تکی و یک باره نیست. چنین ارزیابیهایی از وضعیت حزب را عملا در تمام جلسات و گفتگوهای منصور حکمت با کسانی که با او در ارتباط بودند وجود داشت. این اظهار نظر، ارزیابی او از حزب در طول ۱۲ سال گذشته، و از بدو تشکیل حزب پابرجا بود و بارها تکرار شده بود. روشن است که وجود این دو سنت در حزب کمونیست کارگری ریشه در شرایطی دارد که حزب در آن تشکیل شد که اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. اما در حزب این دو خط وجود داشت. خط حکمتیستی و خط چپ سنتی. امروزه فقط کسانی این حقیقت را انکار میکنند که مراجعه به این تاریخ آنها را در جای واقعیشان یعنی در قطب مخالف حکمتیسم در مقابل همگان قرار میدهد.

آخرین بحران حزب کمونیست کارگری ایران هم بر این شکاف استوار است. جدا شدن ما چیزی جز جدا شدن این دو تاریخ در حزب کمونیست کارگری ایران، که در خلال ۱۲ سال گذشته کنار هم و در جدال با هم وجود داشتند، نیست. ما معتقدیم که باید یک حزب سیاسی ساخت، یک حزب بزرگ و یک حزب سیاسی توده ای که قدرت سیاسی را تصرف میکند و انقلاب سوسیالیستی را سازمان میدهد. ما معتقدیم که انقلاب سوسیالیستی بطور خود بخودی اتفاق نمی افتد. ما باید آنرا سازمان بدهیم. ما انقلابیون "علی العموم" نیستیم. ما انقلابیون کمونیست کارگری با انقلابیون سوسیالیست هستیم. ما یک انقلاب غیر سوسیالیستی را بعنوان تخته پرشی برای انقلاب خودمان به کار میبریم، اما، ما برای یک انقلاب سوسیالیستی مبارزه میکنیم و حزب باید برای این امر مبارزه کند. برای این کار ما به یک حزب سیاسی نیاز داریم.

این گفته ممکن است خیلی کلی به نظر برسد. اما وقتی دقت کنید متوجه میشوید که یک حزب سیاسی از خصوصاتی برخوردار است و یک گروه فشار فاقد آنست. اینجا نمیخواهم گروههای فشار را بی اعتبار کنم. گروههای فشار زیادی موجودند مثل مدافعین محیط زیست، ائتلافهای ضد سلاح هسته ای و غیره که وجود شان لازم و مفید است. اما چنین گروههایی به دنبال تصرف قدرت سیاسی نیستند. اینها نیروی فشار به احزاب و جریانات حاکم هستند. به احزاب سیاسی، که بستر اصلی سیاست هستند و یا به "سیستم" فشار می آورند تا به جهت معینی سوق یابد. ما مدافعین حق

رای به زنان را داریم سازمانهای مدافع حقوق زنان و گروههای مدافع حقوق کودکان و غیره را داریم و احزاب سیاسی را هم داریم. تفاوتهای اساسی ای بین این دو نوع سازمان وجود دارد. احزاب سیاسی، بنا به تعریف بر قدرت سیاسی متمرکز اند و خود را بر این مبنا سازمان میدهند. بنابراین سوال این است: در اوضاع و احوالی که شرایط به شما اجازه نمیدهد که در یک انتخابات پیروز شوید و حتی نمیتوانید به اکثریت مردم دسترسی داشته باشید تا آنان را به خود جلب کنید، "چگونه یک جنبش کمونیستی میتواند یک حزب سیاسی را سازمان دهد؟"، باید یک انقلاب و یا به عبارت بهتر یک قیام را سازمان دهید. این سوال روی میز ماست. این حکم نه تنها در مورد جنبش کمونیستی ایران، بلکه در مورد جنبش کمونیستی عراق، بریتانیا، اروپا و کانادا و آمریکا صدق میکند انقلاب، به مفهوم سیاسی آن، هیچ چیز دیگری جز گرفتن یا تصرف قدرت سیاسی نیست. اما، چگونه، چه وقت و توسط چه کسانی این کار انجام میشود؟

زندگی چون معصومین سوسیالیست، چون واعظین روشنگرو یا چون کسانی که برای خدای سوسیالیسم عبادت میکنند و برای نسلهای آینده آرزوی رستگاری میکنند، کار یک حزب سیاسی نیست. ما میخواهیم یک انقلاب سوسیالیستی را در زمان حیات خود سازمان بدهیم، یک جامعه آزاد و آزاد شده را ایجاد کنیم و کاری بکنیم که چنین امری اتفاق بیافتد. این قصد است که حزب سیاسی را ضروری میکند. انقلاب سوسیالیستی چیز دیگری جز تصرف قدرت سیاسی توسط حزب ما نیست. درست شبیه به انقلاب اکتبر به منظور اینکه بتوانید اکثریت را همراه خود داشته باشید، باید قدرت سیاسی را در زمان معینی بگیرید، آنرا نگاهدارید، فضای سیاسی را قطبی و پولاریزه بکنید و جامعه را بسیج کنید. وارد جزئیات نمیشوم، شما میتوانید به سخنرانی منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران و به سخنرانی من در انجمن مارکس لندن در مورد انقلاب اکتبر و نیز بحث حزب و قدرت سیاسی مراجعه بکنید. این نقطه تمرکز ما و منشا نارضایتی دائم منصور حکمت از پرتیک حزب بود. ما در حزب در یک جدال دائم بودیم.

پس از مرگ منصور حکمت، توازن قوا در درون حزب به نفع چپ سنتی تغییر کرد. اینجا در باره یک افراد صحبت نمیکنم. منظور من از برخورد چپ سنتی در حزب بود که که سوسیالیسم برایش چیزی جز یک ایدئولوژی نیست که طبق آن میتوان منتظر ماند و رادیکال باقی ماند تا سوسیالیسم خود ش اتفاق بیافتد و آنوقت شما بر جامعه حاکم میشوید. چیزی شبیه به معاد و ثوری روز رستگاری در آخرت. در درون چنین سنتی سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است و دیر یا زود اتفاق میافتد. این ذهنیت داده سوسیالیستها و مارکسیستها در تمام جهان است. این برخورد یک موضع

پاسیفیستی است که بنا به تعریف عقیم است. به باور من این همان تفسیری از تاریخ است که مارکس در "تزهائی در باره فوئر باخ" به آن انتقاد کرده است.

شکاف، که جدائی از آن سرچشمه میگیرد، دقیقا همینجاست. اگر شما به مسائلی که جدایی را توضیح میدهد نگاه کنید، گره گاههای این اختلاف را خواهید دید. برای مثال در تاریخ کمونیسم در خلال ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته، تنها زمانی که جنبش کمونیستی یا سوسیالیستی توانسته است نوعی جنبش توده ای را شکل بدهد، قدرت سیاسی را تجربه کند و توانسته باشد کوچ ده ها هزار نفر ساکنان یک شهر را سازمان بدهد، و علیه حکومت بجنگد، فقط در کردستان اتفاق افتاده است. این تاریخ است و فاکت است. ما بنا به فاکتورهای مختلف، نتوانسته ایم در این مقیاس، فعالیت‌هایمان را در دیگر نقاط ایران انجام دهیم. در جریان جدایی، حتی یک فرد مهم آن بخش از حزب که حاملین آن تجربه در سیاست، جامعه و بسیج توده ای بودند، با طرف دیگر نرفت. زیرا کسانی که این تجربه را داشتند منطق قدرت را میدانند، میدانند که یک نبرد را با شعار دادن نمیشود پیروز کرد، باید سازمان بدهید شما باید نقشه داشته باشید، و انقلاب را سازمان بدهید. انقلاب خود بخود اتفاق نمی افتد.

تقسیم شکاف و جدائی بعدی بر اساس منتقدین و مدافعان تزهائی که دو سال پیش ارائه دادم، که بعدا به آن برمیگردم، جدایی جاری را توضیح نمیدهد. وقتی صف بندنی این جدایی نگاه کنید، بسیاری از کسانی که در این طرف شکاف هستند از کسان دیگری که در طرف دیگر قرار گرفته اند به آن تزهائی من انتقاد بیشتری داشتند. منظورم این است که آن تزهائی، موضوعی نبودند که خطوط این انشعاب را تعریف کردند. برخی از افراد این طرف تماما با آن تزهائی مخالف بودند و برخی در طرف دیگر با نظر مثبت تری به آن تزهائی مینگریستند.

اولین مساله ای که حزب را علنا دو تکه کرد، بحث لیدری بود. پس از منصور حکمت سوالی که مطرح شد این بود: " آیا حزب ما به یک لیدر احتیاج دارد؟" پاسخ ما مثبت بود. برخورد ما به مساله از یک زاویه اجتماعی بود، استدلال کردیم که لیدر حزب یک رهبر ایدئولوژیک نیست، ما قصد نداریم کسی را جانشین منصور حکمت بکنیم. موضع ما، موضع کلاسیک هر حزب سیاسی بود. یک حزب سیاسی بدون شخصیتها به جایی نمی رسد. بنابراین حزب لیدر احتیاج دارد. ما گفتیم نمیتوانیم به جامعه بگوئیم: " ببینید، ما نمیتوانیم برای حزب یک لیدر تعیین کنیم" و در همان حال به آنها اطمینان بدهیم که ما قادر به سازماندهی انقلاب و اداره جامعه هستیم. کسی شما را باور نمیکند.

**ینار محمد:** آیا می‌خواهید بگوئید که اختلاف بر سر ایده رهبری بود، به این معنی که شخصیتی بعنوان لیدر داشته باشید؟

**کوروش مدرسی:** آنچه که می‌گویم این است که پس از منصور حکمت اولین شکاف که در جدایی کنونی کمابیش نمایندگی میشوند، دقیقا بر سر لیدری بروز کرد. بحث ما خیلی ساده بود: ما یک حزب سیاسی میسازیم، بنابراین مثل هر حزب سیاسی دیگر به یک لیدر نیاز داریم. در طرف دیگر این بحث را میشنیدیم که ما نمیتوانیم کسی را تعیین کنیم. ما کسی که بتواند کمیته مرکزی حزب را متحد کند نداریم. ما کسی را که چنین صلاحیتی داشته باشد و به اندازه کافی توانا باشد را نداریم. آنها زحمت این را بخود ندادند که فکر کنند که مردم چگونه میتوانند ادعای اداره جامعه را قبول کنند، در حالیکه نمیتوانیم کسی را داشته باشیم که ۲۰، ۳۰ یا ۴۰ نفر او را قبول داشته باشند؟ موضع آنها نسبت به ایده لیدر و رهبری یک موضع سکتی بود تا یک موضع سیاسی. منظوم این است که اگر شما رهبر را بعنوان رهبر ایدئولوژیک مد نظر داشته باشید، آنوقت به دنبال یک آیت الله مارکسیست میگردید که هر کسی خود را مرید و پیرو او بداند. اما اگر شما به مساله از زاویه سیاسی نگاه کنید، و رهبر را بعنوان یک موقعیت سیاسی در نظر بگیرید، آنوقت هر حزبی رهبر خود را لازم دارد. در یک حزب سیاسی، اکثریت حاکم است. اکثریت شخصی را بعنوان لیدر حزب در جلو صحنه میگذارد. این شخص حزب را نمایندگی میکند. و ما اشخاصی که بتوانند چنین نقشی را بازی کنند فراوان داشتیم، ما فکر میکنیم که افرادی را داریم که میتوانیم آنان را کاندید ریاست جمهوری کنیم، کاندید نخست وزیری و وزارت دفاع و رئیس شوراها و رئیس کمیساریای عالی شوراها و غیره اعلام کنیم. ما معتقدیم که چنین افراد با صلاحیتی زیاد داریم. ما صالح ترین افراد را در سیاست ایران جمع کرده ایم. اگر مدعی هستیم چنین شخصی وجود ندارد آنوقت بنا به تعریف در ادعای برای کسب قدرت سیاسی به هیچ جا نمی‌رسیم. چگونه میتوان مدعی کسب قدرت سیاسی و تجدید ساختمان جامعه بود، ولی از اتحاد حول یک نفر بعنوان رهبر سیاسی عاجز ماند؟ این الف بای تحزب سیاسی است.

**ینار محمد:** به نظر شما، رهبری جمعی نمیتوانست یک آلترناتیو باشد؟

**کوروش مدرسی:** بارها گفته ام که رهبری در حزب ما جمعی است. ما هر دو سال یک بار کنگره داریم، هر دو ماه یک بار پلنوم کمیته مرکزی داریم. ما دفتر سیاسی داریم که هر ماه تشکیل جلسه میدهد. لیدر تحت نظارت دقیق دفتر سیاسی است و غیره.

اگر مردم از شما بپرسند رهبر شما کیست، چه میگوئید؟ میگوئید لیدر نداریم؟ اگر سوال هنوز برای ما مطرح نشده بود شاید هنوز می توانستیم خود را با آن درگیر نکنیم. اما اگر چنین سوالی وجود دارد ناچاریم که به آن پاسخ بدهیم. ما قبلا لیدر داشته ایم و در مقطع پلنوم ۱۶ در اوت ۲۰۰۲ نصف کمیته مرکزی خواهان تعیین لیدر بود، آنوقت پاسخ ما به سوال مهم بود. اکثریت کمیته مرکزی و اکثریت حزب لیدر میخواستند. جامعه انتظار داشت که ما یک لیدر معرفی کنیم به این دلیل ساده که هر حزب سیاسی دیگری لیدر دارد.

ما مداوما از یک موضع و از سنتهای چپ گسست کرده بودیم. داشتن یک لیدر نه در ایران و نه در جهان سنت چپ رادیکال نبود. ما از این چپ سنتی بریدیم و بر سر همین مساله از جانب آنها ما بعنوان مدافعین سنت بورژوازی شدیداً مورد حمله قرار گرفتیم. سنت چپ رادیکال هرگز منطق اجتماعی سیاست را درک نکرد. در شیوه تفکر چپ رادیکال سنتی، لیدر لازم نیست چون همه برابر هستند و همه لیدر هستند. ما معتقد بودیم که نیازمند شخصیت ها، چهره ها، نام های زیادی در فعالیت سیاسی و اصولاً هر فعالیت اجتماعی هستیم. سیاست و فعالیت اجتماعی خصلت فردی و پرسنال دارند. یک جنبش سیاسی یا اجتماعی شخصیت‌های متعددی، با روش‌های خاص خودشان و کاراکترهای شخصی و سیاسی خاص خود لازم دارد

هر اندازه جنبشی شخصیت‌های بیشتری داشته باشد، آن جنبش قوی تر میشود. بعلاوه شما یک لیدر احتیاج دارید که شما را در بیرون نمایندگی بکند، سیمای یک انسان از سیاست شما، برای سازماندهی سیستم اجرائی در حزب شما و غیره. آنچه که اینجا مورد بحث است، مواد اولیه و دانسته مشترک در هر حزب واقعی سیاسی دیگری است. کسی با این مشکلی ندارد که بگوئید مارگارت تاجر لیدر حزب محافظه کار است یا تونی بلر رهبر حزب لیبر است. اما، اگر شما کسی را بعنوان لیدر یک حزب چپ رادیکال معرفی بکنید، خیلی ها او را بعنوان رهبر ایدئولوژیک یک فرقه تصور میکنند. مشکل اینها با لیدر داشتن، علیرغم ساده بودن مسئله، بر میگردد به جوهر اصلی موضع چپ رادیکال و دیدش در مورد سیاست، جامعه و قدرت سیاسی. ریشه در اختلاف بین گروه فشار و سازمان چپ حاشیه ای و یک حزب بزرگ سیاسی با هدف قدرت سیاسی، دارد.

اولین جدلی که طرفین این جدائی را شکل داد در مورد رهبری بود و نه تزهایی که طرح کردم. البته به این تزها بازخواهم گشت. طرف مقابل طرفدار رهبری جمعی بود و استدلال میکرد که ما کسی را نداریم که ما را متحد و یا نمایندگی کند. ما می‌گفتیم نمی‌خواهیم یک رهبر ایدئولوژیک با



رهبر روحانی انتخاب کنیم. ما میخواستیم کسی را برای یک پست سیاسی برگزینیم، مانند رئیس دفتر سیاسی و دیگر پستها در حزبمان که برای آنها هم مقررات و ضوابط داشتیم.

دومین مساله مهم که طرفین صفی که امروز میبینید را منعکس کرد بحث حول شعار "زنده باد شوراها!" بود، که توسط حمید تقوایی مطرح شد و از جانب دیگران هم مورد حمایت قرار گرفت. در خلال ژوئیه ۲۰۰۳ تظاهرات های توده ای در ایران در جریان بود. در آن زمان لیبر حزب بودم و ما نقش مهمی در آن تظاهراتها داشتیم.

اپوزیسیون دست راستی، که شل و ول دور سلطنت طلبان سازمان یافته بودند، تلاش میکردند که فراندوم را به خواست اصلی این تظاهرات تبدیل کنند. ما شعار "زنده باد آزادی"، "زنده باد برابری" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" را بعنوان محتوای اصلی این تظاهرات، طرح کردیم. من به سهم خودم این خط را در رهبری حزب نمایندگی کردم و آنرا فرموله کردم. و ما موفق شدیم. شعارهای اپوزیسیون راست را بی اعتبار کنیم و تظاهراتهای داخل ایران و خارج کشور را بسوی خود جلب کردیم. اکثر تظاهراتها تحت شعارهای ما برگزار شد. با این پیروزی موقعیت حزب ما در جامعه بشدت بالا رفت. سوال این بود که قدم بعدی برای حزب چه باید باشد؟ حزب کمونیست کارگری ایران در جریان جنبش توده ای در آن روزها، در راس اپوزیسیون ایرانی قرار گرفته بود.

**ینار محمد:** آیا به این ترتیب شما مخالف ایده فراندوم بودید؟ چرا که این یکی از موارد اختلاف است و نکته ای است که اکنون بر سر آن بحث و مناقشه است ولی لازم است بعدا مورد توجه قرار گیرد؟

**کوروش مدرسی:** این ادعای آنها پوچ است! واضح است که مخالف شعار فراندوم بودم. علیه آن نوشته ام. طراح شعار آزادی برابری، مرگ بر جمهوری اسلامی بودم. بحثم این بود که این شعار تنها راه شکست دادن فراندوم است. این در ادبیات علنی حزب مکتوب است. در اینمورد نه تنها نوشته ام بلکه سخنرانیهای زیادی هم کردم. مستقیم در تلویزیون و رادیو با مردم در جریان آن تظاهرات صحبت کردم. این شعارها بیش از هرکس با من تداعی میشود. متاسفانه رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران، عامدانه بحث را از متن خارج میکند و مردم را گمراه میکند. به این مساله بازخواهم گشت.

**ینار محمد:** اما برای اینکه شنوندگان ما روشن شوند، میخواهم اشاره کنم به اینکه یکی از کسانی بودم که چنین برداشت کردم که استراتژی شما بر رفراندوم استوار بود. نه تاکتیک، استراتژی شما!

**کوروش مدرسی:** نه، نه، این بحث نه تاکتیک بود و نه استراتژی. نمیتوانم در آن واحد کسی باشم که بیشترین نقش را در شکست دادن شعار رفراندوم داشت و کسی باشم که آن را مطرح کرد.

**ینار محمد:** من میخواهم در باره نکته اول که شما بعنوان اختلاف اصلی بین دو طرف مطرح کردید حرف بزنم: منصور حکمت برنای کمونیسم کارگری تاکید میکرد که بر یک جنبش اجتماعی متکی است و حزب آن جنبش اجتماعی برای قدرت سیاسی خیز برمیدارد. آیا کسب قدرت سیاسی بدون یک انقلاب توده ای کارگری، منظورم یک انقلاب سوسیالیستی است، واقعی است؟

**کوروش مدرسی:** نه نیست. اما این بستگی به این دارد که منظور شما از انقلاب سوسیالیستی چیست و تعریفان از "جنبش توده ای" چیست؟ فکر نمیکنم که هیچ مارکسیستی بگوید سوسیالیسم بدون انقلاب سوسیالیستی قابل تحقق است. اما اختلاف آنجائی آغاز میشود که تعریف شما از انقلاب سوسیالیستی بطور واقعی چیست. به اختلافات در این مورد میپردازم، اما، اجازه بدهید نکته خود را در سوال قبلی تمام کنم. در مورد بحثی که شکاف را در حزب تعمیق کرد.

پس از تظاهرات ژوئیه ۲۰۰۳ در ایران، حزب کمونیست کارگری ایران در راس احزاب اپوزیسیون ایران قرار گرفت. وقتی که ما فعالتهایمان را در آن دوره جمع بندی کردیم و تلاش کردیم نقشه قدم بعدی را برای حزب در جهت قدرت سیاسی بریزیم، و اینکه چگونه فراتر رویم، ما گفتیم که تنها نیروئی که میتواند مردم را به جلو سوق دهد، خود حزب است. حزب حلقه واسطه به قدرت است.

حزب باید فراتر برود و باید مردم را سازمان بدهد. من با تزهائی در مورد لزوم یک حزب توده ای به این مساله پاسخ دادم. ما گفتیم که ما نیاز داریم که حزب را گسترش بدهیم، حزب کمونیست کارگری خود باید یک سازمان توده ای بشود. این سازمان توده ای آلترناتیوی در مقابل دیگر سازمانهای توده ای نیست. در خلال دوره هائی شبیه دوره جاری، این حزب است که مردم را بسیج میکند، نقشه میریزد و انقلاب را اجرا میکند. ما یک حزب قوی و نیرومند میخواهیم. مثل بلشویک

ها در انقلاب اکتبر. این بلشویکها بودند که نقشه قیام را ریختند و آنرا اجرا کردند و قدرت سیاسی را گرفتند و نه شوراها. منظورم این است که حزب هسته اصلی این جنبش بود.

اما جناح دیگر در حزب با پاسخ سنتی چپ رادیکال به مساله پرداخت. آنها اصرار داشتند که حزب از طریق شوراها، نمایندگان شوراهای سراسری، سوبتها، و دیگر سازمانهای توده ای قدرت را بگیرد و نه توسط خودش. در مقابل تمرکز ما بر حزب، آنها شعار جدیدی طرح کردند: "زنده باد شوراها". البته هیچ شورائی در آن زمان وجود نداشت، و حتی هیچ سازمان توده ای موجود نبود. تنها تاثیر این شعار این بود که توجه را از حزب یعنی تشکلی که واقعا موجود بود و تنها ابزار ما در مبارزه سیاسی ایران بود منحرف کند و توجه را به سازمانهایی جلب کند که نه تنها هنوز موجود نبود، اگر هم وجود میداشت معلوم نبود که چه خصلتی داشت؛ می توانست شورایی انقلابی باشد و یا پاسیفیست و محافظه کار. این شعار حزب را بر اهرمهایی متمرکز میکرد که شکل گرفتن آنها خرج از اراده ما بود. این نمونه تیپیک برخورد پاسیو چپ رادیکال سنتی بود که همه جا میتوان آنرا دید. بحث ما این بود که کاری که ما میتوانیم انجام دهیم تاثیر و نفوذ بر جامعه است بوسیله خود حزب. ما نیاز داریم که یک حزب توده ای تشکیل دهیم، ماشینی که میتواند در این شرایط کار کند و برخورد و عمل انقلابی را تضمین کند.

مجددا همان جناح بندی بحث لیدر را در این بحث هم می بینیم. ما گفتیم که جریان ما همیشه طرفدار شورا بوده، جانبدار جنبش شورائی بوده ایم. دفاع از جنبش شورائی از مشخصات اصلی ماست. منظورم این است که ما بعنوان یکی از شاخه های کمونیسم در ایران تعرف شده ایم، که به جنبش شورائی باور دارد. اما باید در باره شعارهایی که مطرح میکنیم دقیق باشیم. در آن روزها قدم بعدی آن بود که حزب میبایست خود را گسترش دهد و شبکه های بزرگتری از فعالین و مردم را ایجاد کند و توازن قوا را در ایران تغییر دهد.

برای مثال ما ایده "کنترل محلات" و حتی ایجاد نوعی قدرت دوگانه را در شهرهایی مثل تهران و سندانج و ایده های شبیه به آنها را طرح کردیم. سوال این بود، که علاوه بر کارگران، ما چگونه میتوانستیم جنبش جوانان و جنبش آزادی زنان را با خود همراه کنیم؟

چگونه میتوانیم بر اوضاع تاثیر بگذاریم؟ در دنیای واقعی ما چگونه میتوانستیم پیشروی کنیم؟ جناح دیگر به پاسخ چپ سنتی روی آورد. آنها گفتند: زنده باد شوراها و تا زمانی که شورا نداریم ما باید منتظر و باز منتظر بمانیم تا شوراها تشکیل شوند و آنگاه شوراها مردم را دور خود جمع می کنند

این محتوای اصلی اختلاف بین برخورد دخالتگرانه مارکس (به تزهائی در باره فوئر باخ مراجعه کنید) ، لنینیسم و حکمتیسم از یک سو با روش پاسیفیستی منشویکها و چپ سنتی از سوی دیگر است. میتوانم به موارد دیگر این شکاف نیز اشاره کنم. اما بحث من این است که تزهائی که دو سال قبل طرح کردم هیچ ربطی به این شکاف و این جدایی نداشت. این جدایی به مسائل دیگری مربوط است که در دوره منصور حکمت هم وجود داشت، او حول این مسائل مبارزه کرد و ما هم برای آنها میلهزه کردیم. جدایی بدلیل این گونه مسائل بود و نه اینکه آیا سوسیالیسم مهم است یا نه! این حرفها پوچ است. منظورم این است که مساله این نبود.

در مورد سوال شما در باره انقلاب سوسیالیستی، فکر میکنم آنچه از مانیفست کمونیست برخاسته است، آنچه از جمع بندی تجربه کمون پاریس می آید این است که اگر طبقه کارگری میخواهد یک انقلاب سوسیالیستی، در ابعاد اجتماعی، را سازمان دهد، یعنی کارمزدی را لغو کند و پول و سرمایه را حذف کند و اقتصاد سوسیالیستی را برقرار کند، باید بدوا قدرت سیاسی را تصرف کند. پیش شرط تحول سوسیالیستی جامعه این است که قدرت سیاسی توسط طبقه کارگرتصرف شود. من این تصرف قدرت را انقلاب سوسیالیستی مینامم. مثل انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه. هیچ راه دیگری برای جنبش کارگری، یا طبقه کارگر یا پرولتاریا برای متحول کردن جامعه به جز از طریق تصرف قدرت سیاسی وجود ندارد. باین ترتیب این اولین مساله و مقدم بر همه مسائل است. طبقه کارگر لازم است قدرت سیاسی را تصرف کند.

**ینار محمد:** و رسیدن به قدرت از طریق تودها و شوراهاى مردم نیست؟ از طریق یک حزب سیاسى توده ای است؟

**کوروش مدرسى:** این یک بحث قدیمی و سنتی در میان چپ و در جنبش کارگری است. کارگران چگونه میتوانند قدرت سیاسی را تصرف کنند؟ این سوال به قدمت خود جنبش کارگری است. و ما با عقاید و گرایشات مختلفی در پاسخ به این سوال روبرو هستیم. کسانی مثل گرامشی ، لنین، لوکزامبورگ، سوسیال دمکراتها و آنارشئیستها و غیره هر کدام پاسخ خود را داده اند.

معنی اینکه طبقه کارگر باید قدرت سیاسی را تصرف کند، چیست؟ ما، حکمتیستها، معتقد بوده ایم که تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر چیزی جز تصرف قدرت توسط حزب نیست. طبقه کارگر خودش نمیتواند قدرت سیاسی را بگیرد. این یک توهم است که فکر کنیم طبقه کارگر متحد میشود، سازمان می یابد و یک سازمان توده ای میشود، رشد میکند و باز رشد میکند، اتحادیه های

کارگری تا شوراها شکل میدهد و سپس در دوره های انقلابی توده طبقه کارگر می رود قدرت را میگیرد. این توهم است. اتوبیک است.

نقطه نظر لنین، و نقطه نظر حکمت، این است که حزب سیاسی به نیابت از طبقه کارگر قدرت سیاسی را میگیرد. یک حزب کمونیستی و کارگری نمیتواند منتظر بماند تا اکثریت بشود و بعد قدرت را بگیرد. بورژوازی اجازه چنین کاری را نمیدهد. همانطور که اجازه نمیدهند که یک حزب کمونیستی یا حزب طبقه کارگر قدرت را از طریق انتخابات تصرف کند.

انتظار اینکه حزب کمونیستی بیرون از قدرت به اکثریت تبدیل شود، یک توهم است. از نظر تئوریک، ممکن است، عملی نیست. همانطور که از نظر تئوریک از طریق انتخابات هم میتوان به قدرت رسید، اما در زندگی واقعی، در اوضاع واقعی، با شیوه ای که بورژوازی با آن کار میکند، با شیوه ای که جامعه کار میکند، اجازه به قدرت رسیدن شما از طریق انتخابات را نمیدهند. آنها رسانه های جمعی را دارند، ارتش دارند، مذهب و کلیسا و مسجد دارند، و آنها تمام ابزارهای وسیع تحریف حقایق را در مقیاس توده ای دارند. آنها سلطنت، شاه و ملکه را دارند که مانع بشوند چنین امری اتفاق بیفتد. در مقاطع تعیین کننده اینها بعنوان عناصری فراتر و بالاتر از همه سیاستها و بعنوان سمبل ملت و حقیقت ظهور میکنند که اوضاع را به حال عادی برگردانند. به این دلیل است که آنها یونیفورم هایشان را میپوشند و بعنوان "فرمانده" ارتش و روح ناجی ملت ظاهر میشوند تا ملت را از کمونیستها نجات بدهند.

بنابراین به نظر ما حزب مجبر است وقتی که هنوز در اقلیت است قدرت را بگیرد. کمونیست ها برای اینکه اکثریت شوند ناچارند بدوا قدرت را بگیرند. بدون تصرف قدرت، کمونیستها و طبقه کارگر نمیتوانند در جامعه اکثریت شوند، این تمام ایده لنینسم است. لنین در ۱۹۱۷ گفت وقتی مردم بی طرف اند، بی طرفی توام با حسن نیت نسبت به ما دارند، ما باید قدرت را بگیریم. گفت نباید منتظر بمانیم تا اکثریت طرفدار بلشویکها بشوند.

### ینار محمد: از طریق اقلیت؟

**کوروش مدرسی:** توسط بلشویکها. انقلاب اکتبر توسط چه کسانی انجام شد؟ توسط چند هزار نفر در یک جامعه چند صد میلیونی؟ نمیدانم جمعیت چقدر بود؟ ۸۰ میلیون یا ۱۰۰ میلیون؟ انقلاب توسط یک شهر یعنی پتروگراد انجام شد. در این شهر هم توسط بخش کوچکی از سوسیال

دمکراتهای آن روز، بلشویکها انجام گرفت. چند هزار نفر به کاخ زمستانی حمله کردند، قدرت را گرفتند و یک حکومت سوسیالیستی اعلام کردند. بسیاری در چپ و راست انقلاب اکتبر را یک کودتا نامیدند و هنوز مینامند. به این دلیل که نه توسط "توده‌ها" بلکه توسط بلشویک‌های پتروگرود، بعنوان یک اقلیت آبه انجام رسید. فکر نمیکنم که این یک کودتا بود. باید به عوامل متعددی دقت کرد:

یک فاکتور این است که تصرف قدرت سیاسی(انقلاب) در یک دوره انقلابی اتفاق افتاد. و پس از تصرف قدرت جامعه پولاریزه شد و اکثریت مردم در زمان کوتاهی بسوی بلشویکها روی آوردند. بلشویکها جامعه را حول "صلح"، "زمین" و غیره قطبی کردند. شعارهایی شبیه به آنها، اکثریت مردم را نمایندگی میکرد و اکثریت مردم از آنها حمایت کردند. بدون کسب قدرت سیاسی نمیتوان انتظار داشت اکثریت مردم از شما حمایت کنند. حتی نمیتوانید به اکثریت مردم دسترسی پیدا کنید. طبعاً باید تحت شرایط خاصی قدرت را گرفت و این کار "هر روز" ممکن نیست!

اگر شما امروز در کانادا و بریتانیا قدرت را به این شیوه بگیرید، بورژوازی جامعه را علیه شما بسیج میکند. این یک کودتاست. اما در یک دوره خاص چنین نیست. (برای توضیحات بیشتر در این مورد، به سخنرانی منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست کارگر ایران مراجعه کنید)، میتوانید برای گرفتن قدرت حرکت کنید و گرفتن قدرت پیش شرط یک انقلاب اجتماعی است.

تصرف قدرت چیزی جز انقلاب سوسیالیستی نیست. بنابراین اگر شما از من بپرسید آیا ممکن است بدون یک انقلاب، یک جامعه سوسیالیستی ساخت، میگویم نه، ما به یک انقلاب سوسیالیستی احتیاج داریم، اما انقلاب سوسیالیستی به این معنی است که در شرایط معینی یک حزب کمونیستی قدرت سیاسی را تصرف میکند. این معنی انقلاب است. از این نظر، اگر من برای یک انقلاب سوسیالیستی فعالیت میکنم باید کاری کنم که حزب قدرت را بگیرد. هر دو اینها برای من یک معنی دارند. این یکی از اختلافات اساسی در حزب کمونیست کارگری ایران بوده است.

ما منتظر نمی مانیم تا یک انقلاب اتفاق بیافتد. ما انقلاب را سازمان میدهیم. انقلاب اکتبر، تا جایی که میدانم، اولین انقلابی بود که از پیش سازمان داده شد. تمام انقلابها خودشان اتفاق افتادند. انقلاب اکتبر، قیام اکتبر، اولین انقلاب در تاریخ بشر است که برایش نقشه ریخته شده بود، تاریخ و زمان آن هم معین شده بود.

این تفاوت بین انقلابی است که طبقه کارگر و کمونیستها باید سازمان بدهند با انقلابهایی که طبقات دیگر در دستور دارند. دیگر انقلابات میتواند به قیامهای خودبخودی همگانی برای ساقط کردن حکومت متکی باشند. ما این تجربه را در کردستان عراق داشتیم. مردم قیام کردند و حکومت صدام حسین را برانداختند و شوراها را هم تشکیل دادند، اما ناسیونالیسم کرد به قدرت رسید. منظورم این است که مکانیسم یک حزب سوسیالیست برای رسیدن به قدرت با مکانیسمهای رایج دیگر احزاب دیگر متفاوت است. آنها میتوانند از طریق انتخابات و یا در انتظار برای وقوع یک انقلاب به قدرت برسند. موضع ما، نوعی دخالتگری را نمایندگی میکند که در سنت و پراتیک چپ رادیکال غایب است. از این زاویه حزب کمونیست کارگری ایران به ایده های عتیق چپ رادیکال سنتی، به پاسیفیسم، برگشت. این مورد انتقاد ما قرار گرفت و کل شکاف را به یک جدایی کشاند.

**ینار محمد:** لازم میدانم در مورد این نکته مشخص از شما سوال کنم. ایده های پراکنده ای را از حزب کمونیست کارگری شنیده ام، اینکه تمام مردم با "ما" هستند، کارگران، جوانان، زنان و ۹۰ درصد مردم به خیابانها میریزند و سپس ما انقلاب را سازمان میدهیم. تصور دیگر این است که ما انقلاب را از راه دور از طریق تلویزیون خود، از طریق میدیای خود، از طریق افراد بانفوذ خود و باز از راه دور آغاز میکنیم و سپس وقتی زمان مساعد فرامیرسد، ما به ایران میرویم و انقلاب را سازمان میدهیم. آیا جامعه برای چنین نوعی از انقلاب آماده است؟

**گوروش مدرسی:** فکر میکنم که جامعه ایران برای یک انقلاب سوسیالیستی آماده است. اما این به این معنی نیست که مردم با شعار زنده باد سوسیالیسم به خیابان میریزند و حکومت اسلامی را سرنگون میکنند و یک دولت سوسیالیستی برقرار میکنند. جامعه به این شیوه کار نمیکند و وقیع در تاریخ چنین اتفاق نیافتاده اند. آنچه که میگویم این است که ما اکثریت مردم را نمایندگی میکنیم و سوسیالیسم بیان منافع اکثریت مردم است. در این مورد من هیچ تردیدی ندارم. سوسیالیسم رفاه و آزادی اکثریت را در هر جامعه ای، شامل ایران، تضمین میکند. اما این به این معنی نیست که اکثریت مردم، قبل از قدرت گیری، فعالانه ما را حمایت میکنند چرا که قبل از هر چیز، بسیاری از آنها نمیدانند اهداف ما چیست. ما به آنها دسترسی نداریم.

ممکن است یک فرستند رادیویی داشته باشیم و تعدادی نشریه. اما ما از عهده بی بی سی، سی ان ان، اسکای، فاکس نیوز بر نمی آئیم. بورژوازی تصویری را به مردم در مقیاس جهانی میدهد، به مردم میگوید چگونه فکر کنند و چگونه زندگی کنند. رسانه ها تصویری از عراق ارائه دادند که واقعی نبود.

آنها اکثریت مردم را قانع کردند که دنیا را آنطور که آنها می خواهند نگاه کنند. ممکن نیست اکثریت این مردم را قانع کرد که این جهانی وارونه است. از اینها گذشته دنیا یک دهکده کوچک است و همه، مخصوصاً اینروزها، به هم مربوط شده اند. بنابراین شما باید این انحصار بر اطلاعات و کنترل زندگی مردم را بشکنید، تا بتوانید به آنها دسترسی داشته باشید.

تصور میکنم، که ما نفوذ قابل ملاحظه ای در ایران داریم، بسیاری ما را میشناسند، و بر این باورم که اگر ما قدرت را بگیریم و، برای مثال، بیانیه حقوق جهانشمول مردم را بعنوان مبانی قانون کشور اعلام کنیم، ما بیشترین مردم را به سوی خود جلب میکنیم. میخواهم بگویم که رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری انقلاب را به شیوه خیلی سنتی و متفاوت از ما ببیند. آنها فکر میکنند که انقلاب اتفاق می افتد و از اراده ما مستقل است. فکر میکنند انقلاب بر مکانیسمهای خود جامعه استوار است و احزاب نمیتوانند آنرا بسازند. این یک بحث قدیمی و خیلی کلاسیک مارکسیسم است. ما فکر میکنیم خلق شرایط انقلابی در یک جامعه مکانیسم خود را دارد که بسیاری از آنها از کنترل احزاب سیاسی خارج اند. با وجود این هنگامی که در جامعه ای شرایط انقلابی شود، این که انقلابی به وقوع می پیوندد و یا اصولاً چه نوع انقلابی اتفاق می افتد، تماماً به ما بستگی دارد. اینجا عامل اراده وارد معادله تاریخ میشود. این حکم ممکن است ولونتاریستی (اراده گرایانه) معنی بدهد. اما فکر میکنم که این اساس اختلاف بین فوئر باخ و مارکس است. این جوهر نقد مارکس است که فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده اند، در حالی که مساله تغییر آنست. این روح لنینیسم و در واقع روح حکمتیسم است.

رهبری تازه حزب کمونیست کارگری فکر میکند که انقلاب خودش اتفاق می افتد. اگر آنها مشهور باشند، اگر مردم آنها را از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه ها بشناسند، اگر مردم به آنها به عنوان سوسیالیست فکر کنند، وقتی انقلاب شروع شود و جمهوری اسلامی سرنگون شود و مردم به خیابان بیایند، آنها به ایران پرواز میکنند و مردم دورشان جمع می شوند و آنها هم جامعه را سازمان میدهند، شوراها و سازمانهای توده ای را سازمان میدهند، و سپس قدرت سیاسی را میگیرند.

واضح است که این یک توهم است، احزاب و نیروهای دیگری که در سرنگونی رژیم اسلامی شرکت کرده اند، و یا در جامعه قوی و فعال هستند، به شما اجازه نمیدهند که این راه درخشان به سوسیالیسم را تعقیب کنید. وقتی انقلاب نه توسط شما، بلکه توسط کسان دیگری اتفاق بیافتد، آنوقت آن "کسان دیگر" بیشترین قدرت و کنترل را بر آن انقلاب دارند.



**ینار محمد:** کسانیکه شروع اش کردند یا مبتکرش بودند؟

**گورش مدرسی:** کسانیکه نوعی نفوذ بر آن انقلاب دارند. حتی اگر مبتکرش نبوده باشد، اما اتوریته معنوی بر آن دارند و به نوعی اتوریته و کنترل خود را بر آن اعمال میکنند. چنین تحولاتی بطور خود بخودی و اتفاق نمی افتند. در یک انقلاب یا سرنگونی رژیم لابد کسی به مردم فراخوان میدهد که کاری بکنند، نوعی فعالیت را برنامه ریزی میکند، این کس ممکن است مسجد باشد، آخوند باشد و یا هر کس و هر حزبی باشد. اما یک جریان مسلط است و یا به عبارت قدیمی تر، هژمونی دارد. در دوره ما ضدکمونیسم یک صنعت است که بورژوازی آنرا تا سطح یک هنر ارتقا داده است. حزب بورژوازی اپوزیسیون (حزب دمکرات کردستان) فی الحال جنگش را هم با ما کرده است. در دوره لنین بورژوازی بین المللی به او مانند یک زاپاتای دیگر نگاه میکردند. آنها این نوع کمونیسم را نمی شناختند. آنها بلشویسکها را نوعی از ناسیونالیستهای که میخواهند روسیه را صنعتی کنند در نظر میگرفتند. امروز وضع کلی متفاوت است. بورژوازی ما را میشناسند، با ما جنگیده اند. ما با آنها جنگیده ایم. به ما اجازه نمیدهند با این شیوه گام بگرداریم. بمب گذارهای انتحاریشان را به هر شورائی گسیل میکنند. شما در عراق زندگی کرده اید، میدانید که این روزها ساختن یک سازمان توده ای چقدر سخت است. آنها بسادگی تمام ساختمان را منفجر میکنند. سرنگون ساختن رژیم اسلامی در شرایطی میتواند موجب نوعی سناریو سیاه، پاشیدگی شیرازه زندگی مدنی، شبیه به آنچه که در عراق مینیم، در ایران شود. رژیم اسلامی ذوب نمیشود. اسلام سیاسی کسانی را خواهد داشت که برایشان بجنگند و بمب به خودشان ببندند. آنها میتوانند بعضی مناطق در کنترل خود را داشته باشند و بجنگند. بعلاوه، سلطنت طلبان، بویژه فاشیستهای دست راستی را داریم که گفته اند علیه کمونیستها خواهند جنگید. و همه اینها تا دندان مسلح اند. نیروهای ناسیونالیست کرد هم مسلح اند و این "سنت" را هم دارند که اختلافات سیاسی را با اسلحه حل کنند.

در چنین اوضاع و احوالی نمیتوانید منتظر بمانید. باید نقشه ای داشته باشید که از تجزیه و فریوایش جامعه جلوگیری کنید و در مقابل خطر این سناریو سیاه بایستید. این وضع را در یوگسلاوی دیده ایم، در لبنان و بیروت دیده ایم و در عراق شاهدش هستیم. اگر چنین سناریویی در ایران اتفاق بیافتد، از همه این موارد بدتر خواهد بود. ما باید فعال باشیم، باید حزبی قوی بسازیم که در برابر این نیروها و این میلیشیای مسلح بایستد. و ما باید فضائی ایجاد کنیم که احتمال وقوع این سناریو سیاه را به حداقل ممکن برساند. نقشه ای که توسط منصور حکمت در سالهای آخر عمرش طرح شد بر این مبنا قرار داشت که برای ما ضروری است که یک حزب سیاسی قدرتمند ایجاد کنیم، که

قادر باشد راه را هموار کند و دیگران را از ماجراجویی پشیمان کند. در حله دوم ما یک پلاتفرم نیز داریم، یک پلاتفرم متمدنانه، که هر کسی حتی بورژوازی دست راستی بتواند به آن متعهد باشد.

**ینار محمد:** منظورتان از این آخرین بخش بحثتان چیست؟

**کوروش مدرسی:** بستر اصلی بورژوازی، و اپوزیسیون محافظه کار، علاقه ای به تجزیه و فروپاشی جامعه ندارند. بورژوازی در "تمامیت" و "ثبات" جامعه ذینفع است. میخواهد آن را نگاه دارد تا نیروی کار به کارخانه ها برود، بکار گرفته شود و برایش سود تولید کند. آنها بطور عادی نفعی در تجزیه جامعه ندارند. آنها مدافع اختناق و طرفدار استبداد هستند، اما مدافع تجزیه و آنارشیزم نیستند، این منفعت مبنای تمام ایده ناسیونالیسم و قداست مرزها که از طرف آنها طرح شده اند. جامعه برای بورژوازی یک "بازار" است. آنها نمیخواهند بازار را متلاشی کنند. بنابراین اگر به اندازه کافی به آنها فشار بیاورید ممکن است آنها را مجبور کنید که به یک توافق تن بدهند و بپذیرند برای حل اختلافات سیاسی به اسلحه متوسل نشوند، نوعی بیانیه حقوق مردم را امضا کنند که به موجب آن ساختمان مدنی جامعه لطمه نبیند. طبیعی است که نمیتوانید تنها با تبلیغات به چنین هدفی برسید. باید به اندازه کافی نیرومند باشید. حزب باید قدرتمند باشد. که بتواند به هرکس از نظر اجتماعی فشار بیاورد که چنین بیانیه ای را امضا کند و یا در جامعه منزوی شود. مردم و جامعه این نگرانی را میفهمند و ترجیح میدهند علیه گسیختن جامعه و هرج و مرج مبارزه کنند.

**ینار محمد:** شما از سازماندهی زندگی مدنی که در حالت سناریو سیاه اتفاق می افتد، حرف

میزنید؟

**کوروش مدرسی:** میگویم برای جلوگیری از سناریو سیاه باید یک حزب کمونیست خیلی قوی در صحنه داشته باشیم. این تنها تضمینی است که میشود گرفت. دیگران برایشان مهم نیست که شما چه میگوئید. آنها دنبال منافع خاص خود هستند. ناسیونالیستهای کرد، برای مثال، کردستان را به محدوده بسته خود تبدیل خواهند کرد. در عراق چنین کرده اند.

**ینار محمد:** کورش، قبل از اینکه این بخش را به پایان ببریم، میخواهم مبحث انقلاب سوسیالیستی را جمع بندی کنم. حزب شما متهم شده است که امر طبقه کارگر را برای به قدرت رسیدن خود مورد استفاده قرار میدهد و بعد وعده انقلاب سوسیالیستی را میدهد که ممکن است اتفاق بیافتد و یا نیافتد، در حالیکه طرف دیگر از انقلاب بدون سازماندهی

آن حرف میزند که به نوعی از خیالات اتوپیک نزدیک است. میتوانید در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

**گورش مدرسی:** فکر میکنم محور بحث اکتیویسم (دخالتهگری) است که محور و جوهر متدولوژی مارکسیستی است. هیچ چیز بدون اینکه شما بخواهید، خودش اتفاق نمی افتد. ما میخواهیم قدرت را بگیریم، ما باید قدرت را به مثابه حزب بگیریم تا بتوانیم انقلاب اجتماعی را سازمان بدهیم. و برای اینکه اکثریت را با خود همراه بکنیم و قدرت را حفظ کنیم. این هدف و نقشه عمل ماست. فکر نمیکنم انقلاب خودش اتفاق می افتد. به این معنی ما طرفدار انقلاب به معنای علی العموم نیستیم. ما طرفدار انقلاب اسلامی نبوده ایم. ما طرفدار هیچ نوعی از انقلاب اسلامی در هیچ کشوری نیستیم.

ما طرفدار انقلاب سوسیالیستی هستیم و مصممیم چنین انقلابی را از نظر سیاسی سازمان بدهیم. این یک جنبش توده ای است. ما باید یک سازمان توده ای بسازیم. ما باید نوع معینی از حزب را بنا کنیم، که بتواند این رسالت را به انجام برساند. این کار با توطئه قابل انجام نیست، یک اقدام سیاسی است. باید قدرت داشت، باید نقشه داشت و استراتژی داشت. باید در مورد همه این مسائل تصویر روشنی داشته باشید. نباید توهم داشته باشید که دیگران دواطلبانه قدرشان را به شما واگذار میکنند. شما باید قدرت را بگیرید. این نکته ای است که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری درک نمیکند. آنها مدعی اند که ما به انقلاب سوسیالیستی باور نداریم. اما بعد از منصور حکمت من بخش اعظم ادبیات حزب در دفاع از سوسیالیسم، ضروری و فوری بودن آن امضای من را دارند این ادبیات دردسترس است و ادعای آنها عاری از حقیقت. ادعا میکنند که ما دیگر سوسیالیست نیستیم و به سوسیالیسم باور نداریم. مساله این است که ما معتقدیم که تحقق سوسیالیسم بوسیله یک حزب سیاسی اکتیو ممکن است که برای آن نقشه دارد. انتظار نقشه نیست. امروز این اختلاف برای بسیاری مفهوم نیست. اما در فرصت کوتاهی روشن میشود که آنها نشسته اند و در باره انقلاب انشا نویسی میکنند و ما را هم می بینید که علاوه بر تولید ادبیات تلاش میکنیم مردم را در زمین واقعی سازمان بدهیم، شبکه ها را ایجاد کنیم و مردم را با هم متحد کنیم و ...

**ینار محمد:** منظورتان انقلاب است!

**کوروش مدرسی:** بله منظورم انقلاب است. ما تلاش میکنیم انقلاب را سازمان دهیم و ”اتفاق بیندازانیم“. این تفاوت‌های ماست. من به روشی که آنها در توضیح اختلاف و جدایی دارند برمیگردم و بحث خواهم کرد که چرا واقعی نیستند و بی معنی اند.

\*\*\*

## بخش دوم

### ترجمه از اعظم کم گویان

**ینار محمد:** قسمت دوم مصاحبه با کوروش مدرسی درباره انشعاب در حزب کمونیست کارگری ایران را شروع می کنیم. میگویند شما در سال ۲۰۰۲ تزهائی را به دفتر سیاسی نوشته اید که در آنها استراتژیی رسیدن به قدرت از طریق رفراندوم را مطرح کرده اید. میگویند شما گفته اید می توان از طریق ائتلاف با احزاب بورژوایی در یک دولت موقت به قدرت رسید. در نتیجه، تزهائی شما غیر کمونیست - کارگری و اپورتونیستی خوانده شد و گفته شد که این تزهائی آغاز گرایش راست در حزب کمونیست کارگری ایران است. ممکن است نظر شما را در این مورد بدانم؟

**کوروش مدرسی:** بله، البته. قبل از پاسخ به این سوال، باید پرسید عجیب نیست که ناگهان وبدون مقدمه یک نفر پرچمدار گرایش راست شود؟ چطور چنین چیزی ممکن است؟ مکانیسم دفاع در مقابل چنین ”چرخش هائی“ چیست؟ واقعیت این است که اگر با تاریخ چپ آشنا باشید می دانید که این نوع تحلیل یک دستور پخت آماده است که در هر کتاب آشپزی جریانات چپ سنتی میتوان آن را پیدا کرد. چپ سنتی، مطابق این دستور، هر اتفاقی که می افتد را با رجوع به فرد یا افرادی که نظرات یا اعتقادات شان را تغییر داده اند و گرایش ”راست“ یا ”چپ“ پیدا کرده اند توضیح میدهد. چپ سنتی و ایدئولوژیک تاریخ را همیشه به این شیوه توضیح داده است. در این دیدگاه وقتی بطور مثال می پرسید چرا استالین سر کار آمد؟ چه بر سر انقلاب روسیه آمد؟ و یاد چین چه اتفاقی افتاد؟ این چپ چنین تحولاتی را به ایده ها و افکار افراد منتسب میکند. در نتیجه از نظر این سنت فکری کسانی چون استالین، خروچف، مائو وغیره در نظراتشان تجدید نظر کرده اند، از

مارکسیسم عدول کرده اند و یا "روزیونیست" شده اند. در این روش ریشه هر تغییری به قلمرو اندیشه، به دنیای ایدئولوژی می رسد. همه چیز بخاطر نحوه تفکر روی میدهد. این متد غیر ماتریالیستی، به لحاظ فکری، سنگ بنای سیستمی است که چپ رادیکال را فاقد توانائی درک مکانیسم های اجتماعی و سازمان دادن یک حزب وسیع توده ای و تحقق انقلاب کرده است.

در این سیستم، چه در یک فرقه و چه در یک سازمان چپ رادیکال، محور سازمان یابی ایدئولوژی است و نه سیاست. وقتی که شما وقایع تاریخی یا سیاسی، بویژه وقایع نامطلوب در حزب کمونیست کارگری، در حزب بلشویک یا در چین را به نوعی از "راست بودن" یا "چپ بودن" به مکتب فکری یا به چگونگی فکر کردن مردم نسبت می دهید، آنوقت نسخه جلوگیری از آن وقایع "بد"، دقیق شدن در افکار و انگیزه های مردم است. چنین روشی در را به روی تفتیش عقاید و کنکاش ایدئولوژیک باز می کند. کنترل ایدئولوژی تنها روش اطمینان از این است که مردم درست به همان طریقی که شما دوست دارید فکر کنند، مانع از "نفوذ بورژوازی" به "صفوف پرولتاریا" یا گردش به "راست" و "چپ" شوید است. سوالی که در مقابل قرار میگیرد این است که چگونه می توان مانع عروج کسی مانند استالین و تغییر دیدگاههایش در مورد دموکراسی، سوسیالیسم و انقلاب و غیره در حزب و جامعه شد؟ جواب در چپ سنتی و رادیکال سر راست است: تمرکز روی افکار مردم کلید مساله است. از این مسیر میرسید به داستان "انتقاد" و "انتقاد از خود" سنتی در چپ رادیکال که چیزی جز تفتیش عقاید، انگیزاسیون مقدس به شیوه "مدرن"، نیست.

کمونیسم کارگری از همان ابتدا حرکتی بود که خود را در تقابل با این تعبیر غیر ماتریالیستی از تاریخ تعریف کرد. می توانید به "تفاوتهای ما" (۱) از منصور حکمت رجوع کنید که در آن بر این مبنا "کمونیسم کارگری" از "مارکسیسم انقلابی" متمایز میشود. همچنین به مباحثات ما در مورد انقلاب روسیه و شکست آن در سالهای دهه ۱۹۸۰ رجوع کنید (۲).

برای کسانی که با ماتریالیسم تاریخی مارکس و متد کمونیسم کارگری آشنا هستند، مستقل از درستی یا نادرستی تزهایی که من طرح کردم، روشی که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری با آن انشعاب را توضیح می دهد، متد آشنای ایدئولوژیک چپ سنتی است. متد غلطی است که نمی تواند منطق تاریخ را توضیح دهد، ربطی به کمونیسم کارگری و متد حکمت ندارد. و در نتیجه حزب کمونیست کارگری را به صفوف چپ فرقه ای و ایدئولوژیک برمی گرداند. حتی اگر تزهایی که من طرح کردم غلط بودند، که قطعاً نیستند، توضیح انشعاب بر اساس این تزاها و بر اساس نظرات کوش مدرسی نمی تواند توضیح دهد که در حزب کمونیست کارگری چه اتفاقی افتاد؟ اگر من امروز

زیرماشین بروم، این "تئوری" انشعاب در حزب کمونیست کارگری صاف و ساده دود شده و به هوا می رود. هیچ معنی نخواهد داشت. در چنین حالتی باید "توضیح بدهند" که چگونه بیش از نصف حزب و اکثریت کمیته مرکزی، که ربطی به آن ترها نداشتند، حزب را ترک کردند؟ چرا کسانی که انشعاب کردند نمی گویند که در دفاع از ترهای کورش این کار را کردند؟ در واقع، تعداد کسانی که در حزب حکمتیست هستند و به ترهای سال ۲۰۰۲ من نقد داشتند از کسانی که در حزب کمونیست کارگری مانده اند و این ترها را نقد کردند بیشتر است! واقعیت این است که حزب حکمتیست حول چیز دیگری تشکیل شده، ما مدافع جنبش اجتماعی کمونیستی کارگری و متد حکمت هستیم.

درک دنیا از سر ایدئولوژی رهبری فعلی حزب کمونیست کارگری را به ضرورت یک تهاجم ایدئولوژیک برای مقابله با شکاف در حزب کمونیست کارگری رساند. آنها به راه سنتی برپا کردن یک "انقلاب ایدئولوژیک" و یک "انقلاب فرهنگی" علیه "کافر" و "شیطان" در حزب روی آوردند. راه دیگری نمیشناسند. ترور شخصیت، حملات شخصی و متمرکز کردن حمله بر کورش مدرسی، همگی مهر سنت قدیمی مائوئیستی، استالینیستی و چپ فرقه ای را دارد.

**ینار محمد:** بگذارید اینجا وسط حرف شما بگویم که برای بسیاری از ما این گیج کننده است. در یکی از مصاحبه های آنها، که میخواندم، کلمه "دست راستی" پنجاه تا شصت بل تکرار شده بود. این مرا به طرح این سوال می کشاند که چگونه گرایشی را راست می نامید؟ آیا بر اساس تحلیل ماتریالیستی است؟ کی این اتفاق می افتد؟ چرا کسی نفهمید؟

**گوروش مدرسی:** ببینید، اگر درباره یک فرد بحث میکنیم، می توان درباره عقاید آن فرد حرف زد. اما اگر در باره یک جنبش حرف می زنیم، که افراد بیشتری در آن درگیر هستند، دیگر نمی توان تحركات جمعی سیاسی افراد را به عقاید آنان نسبت داد. اگر آنچه را که در حزب کمونیست کلگری اتفاق افتاد را به یک فرد نسبت دهید، تئوری که فعلا رهبری جدید حزب کمونیست کارگری به آن چسبیده است، دیگر نمی توانید خروج اکثریت کمیته مرکزی و اکثریت حزب از حزب کمونیست کارگری را توجیه کنید. مگر اینکه ادعا کنید روح شیطانی در مغز همه حلول کرده است. در واقعیت این کار رنگ عرفانی و روحانی است که چپ رادیکال به مارکسیسم زده است. نسبت دادن وقایع سیاسی به "کافر" و "مرتد" یا "کفر" و "ارتداد" ریشه مشترک این متد غیر ماتریالیستی با مذهب است.

با این روش "هجی مچی" ناگهان و "دلخواه" فصلی از تاریخ بسته می شود و فصل دیگری باز می شود. به این شکل در واقع تاریخ اختراع می شود. با اتکا به این روش می‌توانید "توضیح" دهید که چه بر سر کورش آمد. او مدافع سوسیالیسم بود، مورد تقدیر قرار می گرفت، حتی در آخرین کنگره حزب نقش او را در دفاع از مارکسیسم بعد از منصور حکمت مورد تقدیر قرار دادند، او را بعنوان لیبر حزب انتخاب کردند، و ناگهان به دو سال قبل بازگشته و "یادشان آمد" که تزهایی که کورش علنا طرح کرد و همگی طی این دو سال از آنها مطلع بودند، یک گرایش راست بوده! از این به بعد سرازیری است: کورش را بعنوان "شیطان بزرگ" محکوم و او را بی اعتبار می‌کنیم و مساله حل میشود.

حتی اگر تزه‌های سال ۲۰۰۲ غلط بودند، که قطعاً نیستند، روش رهبری جدید حزب کمونیست کارگری اپورتونیسیم کلاسیک سیاسی است. اگر حرفهای امروزشان را باور کنیم آنها می گویند که بخاطر منفعت شان دروغ گفته اند. پس باید باور کنیم که اپورتونیسیت هستند.

بعلاوه، این یک روش دلخواهی در توضیح تاریخ است و برای هر اپورتونستی استفاده از آن یک "توفیق اجباری" است. با بکار بردن این متد، هرکس می تواند وقایع سیاسی را دلخواهی و به نفع خود به افرادی منتسب کند، به هر اختلافی می تواند یک معنای ایدئولوژیک، یا مذهبی دهد و بر چنین مبنائی یک "انقلاب فرهنگی"، مانند انقلاب فرهنگی چین و یا "انقلاب ایدئولوژیک" راه بیندازد.

اگر رهبری جدید حزب کمونیست کارگری را بنگرید و اگر سیرکی که آن را کنگره پنجم حزب می خوانند نگاه کنید، متوجه می شوید که این اجتماع، نه کنگره است، نه کمونیستی است و نه حتی یک گردهمایی عادی سیاسی. این یک گردهمایی مذهبی است. مراسم محکوم کردن کورش مدرسی است. هرکس میدانند که کار درستی نیست. این سیرک و این رفتار نه فقط ضد کمونیستی است بلکه علیه سرسوزنی وجدان و صداقت است و یک نمونه بارز اپورتونیسیم سیاسی است.

**ینار محمد:** شما این را "انقلاب فرهنگی" درون حزب نامیدید. می‌توانید این را بیشتر باز کنید؟ چون این خود ترم جدیدی است.

**گورش مدرسی:** انقلابهای فرهنگی و ایدئولوژیک در سیاست و در روانشناسی فرقه ای پدیده های تازه ای نیستند. ما این انقلابات را از احزاب سیاسی مائوئیستی تا فرقه "داودیه" دیوید کرش در تگزاس یا سازمان مجاهدین خلق ایران دیده ایم. اینها همگی در دنیای واقعی برای توجیه یک چرخش سیاسی یا خطای سیاسی یا منفعت واقعی و مادی طراحی شده اند.

این تاکتیک اگر چه توسط احزاب سیاسی بکار برده شده، اما "خال مادرزاد" فرقه ها و سازمانهای ایدئولوژیک حاشیه ای است. هنگامی که یک حزب سیاسی را سازمان می دهید، مبنای وحدت شما یک اتحاد سیاسی است و نه ایدئولوژیک. بطور مثال در حزب محافظه کار (conservative) گرایشات مختلفی در محدوده جنبش یا سنت محافظه کاری (conservatism) را می بینید. درون چنین حزبی شما فراکسیونهای مختلف یا نظرات متفاوتی را دارید. آنچه که این حزب را یک حزب سیاسی می کند و نه یک گروه بحث و مطالعه، اتحاد عمل و وحدت اراده و پراتیک مشترک آنها را متحقق کردن یک تصمیم، یک برنامه سیاسی و یا یک سند مصوب است. در یک حزب سیاسی همه به این تصمیمات متعهد هستند و در عین حال عدم توافق و اختلاف، در چارچوب سنت سیاسی آن حزب، میتواند وجود داشته باشد و معمولاً دارد.

یک حزب متفرق و پخش و پلا را با تعریف یک افق سیاسی، با جلو گذاشتن نوعی پلاتفرم میتوان در دنیای واقعی متحد کرد. اگر وحدت یک سازمان را بر مبنای ایدئولوژیک تامین کنید، صحنه را برای تبدیل شدن به یک سازمان شبه مذهبی آماده خواهید کرد. در چنین شرایطی برای تضمین وحدت حزب و جلوگیری از نفوذ ایده های شیطانی بورژوازی مجبورید در مغز انسان ها و انگیزه هایشان دقیق شوید، کشف کنید که چگونه فکر میکنند. در این حالت وقتی اختلاف نظر پیدا میشود، بجای تلاش برای یافتن یک موضع مشترک و یک عمل واحد سیاسی، بر ایدئولوژی و عقاید متمرکز میشوید.

اولاً، فکر می کنم دینامیسم تحولات سیاسی و اجتماعی بر میدان جنگ عقاید و نظرات نهفته نیست؛ کشمکش ها و تحولات سیاسی و اجتماعی ریشه در کشمکش میان سنت ها و جنبشهای اجتماعی دارند. ثانیاً، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی پروسه های پیوسته کشمکش سیاسی و اجتماعی بین جنبشها، سنتها و افقهای اجتماعی است. باید این جنبشها و سنت ها را در مقاطع تاریخی و در جوامع مختلف را تشخیص بدهیم. این کشمکش ها و نتیجه آنها پیوسته اند. چیزی ناگهان غیب نمیشود و چیزی ناگهان خلق نمیشود و شکست یکی، پیروزی دیگری است. شکست انقلاب سوسیالیستی در روسیه پیروزی کاپیتالیسم است، که جزء پیوسته تاریخ کشمکش اجتماعی



در روسیه است و نه پیروزی "استالینیسیم" یا "رویزیونیسم". این درافزوده عمده کارل مارکس به ماتریالیسم تاریخی است که توسط منصور حکمت بطرز مشروحی باز شده است.

برای چپ سنتی ایدئولوژیک و فرقه ای، ایدئولوژی و فلسفه "مادر همه وحدت ها" است. در این سنت اگر اگر بخواهید وحدت ایجاد کنید این وحدت، وحدت ایدئولوژیک است. در این سیستم هر بحث و جدل سیاسی و هر اختلاف نظری منجر به خلق فرشته ها و شیاطین می شود. سوسیالیسم، یک سوسیالیسم عرفانی می شود. فضای روحانی ایجاد میشود که در آن انسانها به سوسیالیسم قسم می خورند، قسم می خورند که انقلابی هستند، خود را "تصفیه" میکنند و از گرایشات راست و بورژوایی خود تبری میجویند. این مناسک ایدئولوژیک، آن را تراژدی بدانید یا کمدی، هر روز در تشکلهای رادیکال چپ حاشیه ای در حال اتفاق است. این تشکلهای عمیقا در خود فرو می روند، و دست به انقلاب فرهنگی یا ایدئولوژیک برای رهائی خود می زنند. حمید تقوایی شعار "غسل تعمید" حزب کمونیست کارگری را مطرح کرد! دقیقا همین را گفت: "من می خواهم حزب را غسل تعمید بدهم!" جای تاسف است که کسی بطور کلی برای بیان فعالیت سیاسی خود به چنین ترمینولوژی نیاز پیدا کند و آنرا. بکار ببرد، چه برسد به اینکه برای توضیح سیاست در یک حزب کمونیستی چنین روشی را بکار گیرید. "غسل تعمید" برای دفع "اجنه" و "ارواح شیطانی" ای لازم می شود که در حزب نفوذ کرده اند. خوب، تنها راه حفظ تقدس حزب و دفع "اجنه" یا محکوم کردن این "شیطان" به راه انداختن یک جنگ ایدئولوژیک علیه او و واکنش کردن ایدئولوژیک اعضا علیه "گرایش راست" کورش مدرسی است! متاسفانه این شیوه ای است که اینها سیاست را درک میکنند. این ناشی از "نیت بد" آنها نیست. این درک چپ فرقه ای از سیاست است.

**ینار محمد:** من شنیده ام که میگویند شما دیگر به شعار سوسیالیسم اکنون و امروز معتقد نیستید و فکر می کنید که انقلاب سوسیالیستی خشن است و مردم را رم می دهد.

**کوروش مدرسی:** کسی که با کمونیسم کارگری آشنایی داشته باشد و کمی وجدان آکادمیک داشته باشد نمی تواند این ادعا را بپذیرد. همانطور که قبلا گفتم این یک دستور العمل آماده آشنایی چپ سنتی است. بگذارید به بحثی که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری به آن اشاره می کند برگردیم. این مباحثی است که بیش از دو سال قبل در ماه اوت ۲۰۰۲ طرح شدند. متاسفانه دو یادداشت پایه ای "برای بحث" که من به دفتر سیاسی ارائه کردم هنوز به انگلیسی ترجمه نشده اند ما بزودی آنها را ترجمه می کنیم. تاریخ سند اول ۲۴ اوت ۲۰۰۲ و عنوان آن "فروپاشی جمهوری

اسلامی ایران و نقش حزب کمونیست کارگری ایران“ است(۳). این سند همچنان که به صراحت در مقدمه اش آمده است برای “تبادل نظر” (brain storming) است. تاریخ سند دوم چهار روز پس از تاریخ سند اول یعنی ۲۸ اوت و برای تصویب است. عنوان سند دوم “حزب کمونیست کارگری ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی، راهنمای کار رهبری حزب” است. این سند برای انتشار بیرونی نوشته نشده است(۴). هر دو سند متکی به یک نگرش هستند و ما بزودی آنها را به انگلیسی ترجمه می کنیم. اینجا من به سند دوم که دقیقتر است می پردازم.

اوضاع از این قرار بود: ما امکان فروپاشی جمهوری اسلامی را می دیدیم. من دو سوال را در مقابل دفتر سیاسی قرار دادم. سوالاتی که فکر می کنم هر حزب سیاسی جدی باید در موردشان روشن باشد و بخصوص دفتر سیاسی ما باید در موردشان روشن باشد. ما باید موقعیت راه تا آنجا که ممکن است، ابژکتیو و بدون تهییج خود، تحلیل کنیم. در این سند تز اول می گوید:

” سقوط جمهوری اسلامی مساله دولت جانشین آن را به جلو صحنه آورده است ”

بلافاصله در همین تز آمده که:

” سیاست حزب کمونیست کارگری ایران در مورد آلترناتیو حکومتی آینده ایران روشن است. حزب کمونیست کارگری سوسیالیسم را تنها راه تامین آزادی، برابری، رفاه و خوشبختی مردم میداند. حزب کمونیست کارگری سوسیالیسم را آلترناتیو همین امروز میداند و تمام تلاش خود را برای تحقق این آلترناتیو و بقدرت رسیدن حزب بکار میبرد. حزب کمونیست کارگری ایران تلاش میکند که بجای جمهوری اسلامی خود بقدرت برسد قدرت گیری این حزب با اعلام کلیه مفاد مندرج در برنامه حزب بعنوان حقوق مردم توام خواهد بود و وسیعترین آزادی های سیاسی و اجتماعی را تضمین خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری تضمین خواهد کرد که مردم با آزادی کامل در مورد نظام حکومتی آینده تصمیم بگیرند“

روشن است که اولین تز خط مشی ما برای گرفتن قدرت، برقراری یک دولت سوسیالیستی و اعلام بندهای برنامه حزب بعنوان قانون را طرح می کند. این تز می گوید که ما به سوسیالیسم برای امروز و بلافاصله معتقدیم و آن را به محض گرفتن قدرت، عملی می کنیم. این “تز” اول بود.

دومین تز به شرایطی می پردازد که در آن جمهوری اسلامی با یک انقلاب سرنگون میشود بدون اینکه قدرت به دست ما بیفتد؛ انقلاب یا سقوط رژیم که توسط ما انجام نگرفته باشد. تز دوم می گوید:

” سیاست حزب کمونیست کارگری در صورتیکه خود مستقماً به قدرت نرسد، چون هر حزب جدی دیگر، تلاش برای رسیدن به قدرت و جلب مردم به ضرورت حکومت سوسیالیستی و تحقق آن خواهد بود.“

تز سوم روی این موقعیت متمرکز است. چون اگر ما قدرت سیاسی را بگیریم می دانیم که چکار کنیم. مشکل و چالش زمانی است که امور به شکل ایده آل پیش نمی روند. تز سوم می گوید:

” سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی در صورتیکه همراه با قدرت گیری حزب کمونیست کارگری ایران نباشد جامعه را در مقابل دو خطر جدی قرار میدهد:

الف - از هم پاشیدگی جامعه و خطر سناریو سیاه

ب - بقدرت رسیدن جریانات بورژوائی، تحمیل عملی یک نظام سیاسی به مردم و بیرون راندن مردم از صحنه سیاست و دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت جامعه و اداره امور آن.“

همانطور که می بینید تز سوم به شرایطی می پردازد که در آن جمهوری اسلامی سرنگون شده و ما قادر به گرفتن قدرت نشده ایم. این تز می گوید جامعه با دو خطر روبرو است. یکی سناریوی سیاه یعنی از هم گسیختگی شیرازه مدنیت مانند آنچه که در لبنان، یوگسلاوی رویداد و اکنون در عراق در جریان است، شرایطی که در آن ناسیونالیست ها، فدرالیست ها، اسلامی ها و گروههای فرقه‌ای و سکت ها از فرصت استفاده کرده و کل جامعه را از هم می پاشانند. این یک خطر جدی است. خطر دوم به قدرت رسیدن نوعی از شخصیت‌های بورژوائی و دست راستی و کنار زدن مردم از صحنه سیاست و دور کردن آنها ”از خیابانها“ و از دخالت در سیاست است. سوال این است که ”ما برای جلوگیری از وقوع چنین موقعیت‌های احتمالی چه می کنیم؟“

**ینار محمد:** آیا به این سوال پاسخ دادید؟

**گورشی مدرسی:** البته. در پاسخ به این سوالات ما خطوط عملی روشنی را پیش روی گذاشتیم. گفتیم که برای جلوگیری از تحقق سناریوی سیاه ما به یک حزب بسیار قوی نیاز داریم. ما به حزب قوی که اهرمهای قدرت برای اعمال فشار را دارد. اگر شما تز پنجم را بخوانید می بینید که اهرمی که من طرح کرده ام به قرار زیر است:

۵ - ابزارهای رودروئی حزب کمونیست کارگری با اوضاع آینده و اهرم های دخالت

مستقیم در صحنه سیاست اینها هستند:

الف - سازمان دادن حزب بعنوان یک حزب سیاسی توده ای - خود سازمان حزب بلیدیک

اهرم قدرتمند برای دخالت در اوضاع باشد.

ب- شکل دادن به انواع تشکل های توده ای و بویژه مجامع عمومی

پ - نیروی مسلح حزب در کردستان

ت - سازمان آزادی زن

ث - انواع تشکل های کمونیستی (سازمان دانشجویان کمونیست و غیره)

ایده دیگری که همینجا مطرح میشود این است که اگر بورژوازی، و نه ما، به قدرت برسد ما نباید آنها را بعنوان دولت یا رژیم دائم برسمیت بشناسیم. ما باید آنها را بعنوان دولت موقت اعلام کنیم. ما باید خواهان یک دولت موقت باشیم. اگر حزب کمونیست کارگری ایران در قدرت نباشد، ما شرکت در چنین دولت موقتی را حق خود میدانیم. ما حتی نگفته ایم که در این دولت شرکت خواهیم کرد بلکه اعلام کرده ایم که این حق ماست. آنچه که می گویم این است که اگر نیروی دیگری به قدرت برسد، من به آن نیرو و به مردم خواهیم گفت که شما دولت دائم نیستید و یک دولت موفق هستید. ما حق شرکت در چنین دولتی را برای خود قائل هستیم. اینکه از این حق استفاده می کنیم یا نه مساله دیگری است. ماموریت چنین دولتی تنها تضمین آزادیها، تضمین حق مردم برای دخالت در سیاست و تعیین سرنوشت خود است.

**ینار محمد:** پس سوال اینجا این خواهد بود که آیا شما با اسلامی ها در چنین دولت موقتی خواهید نشست، آیا پیش شرطی برای آن خواهید داشت؟ در چه وضعیتی شما ..

**گورشی مدرسی:** نه، این دولت بعد از سرنوشت جمهوری اسلامی است.

**ینار محمد:** با جریان دوم خرداد چطور؟

**گورش مدرسی:** دوم خرداد تمام شده است. دو خرداد دیگر وجود ندارد. تمام شد. دو خرداد تجزیه شده است. به دو بخش تجزیه شده اند. یک بخش که بیشتر به ایده های دولت اسلامی نزدیک است به سمت اسلامیت هائی مانند خامنه ای رفته است. رئیس جمهور ایران خاتمی رهبر این بخش است. بخش دیگر از ایده دولت اسلامی دور شده و به سمت اپوزیسیون راست یا محافظه کار که در حال حاضر حول و حوش سلطنت طلبان جمع شده اند رفته است. من فکر نمی کنم هیچیک از احزاب دوم خرداد نه بعنوان حزب یا جریان به سمت چپ یا ما خواهند آمد. آنهایی که از جمهوری اسلامی دور میشوند حاکمیت اسلامی را کنار می گذارند. کسی مانند اکبر گنجی دو سال قبل به راست به معنی واقعی آن چرخید. پلاتفرم گنجی تاجریستی است. پس صحبت درباره دوم خرداد در چنین شرایطی نامربوط است.

**ینار محمد:** پس پیش شرط هایی برای رفتن به این نوع دولت ها وجود دارد؟

**گورش مدرسی:** آنچه منظور من است تاکید بر حق مردم و حق خود ماست. چه اتفاقی خواهد افتاد را من نمی دانم. من پیغمبر نیستم که آینده را پیشگویی کنم. این موضوعی نیست که الان بتوان آن را پیش بینی کرد. بحث این است که باید از هر دو طرف، از بالا و از پائین، بر اوضاع تاثیر گذاشت. از "پائین" در خیابانها، با قدرت حزب، با نیروی مسلح حزبی و با سازمانهای توده ای حزب. و از "بالا" با کنترل بخشی دستگاه از دولت، اگر بتوانیم، با فشار آوردن بر دولت و تامین بهترین "طرح دولت" در چنین اوضاعی. اما در همان حال باید در مورد دو مساله روشن باشیم. چنین دولتی یک دولت موقت با دستور کار محدود است. دستور کار این دولت تضمین حق انتخاب برای مردم است، تضمین وسیعترین آزادیهای سیاسی و تضمین حق مردم برای دخالت در سیاست است.

بعلاوه، در این ترزا تصمیم در مورد آینده دولت به شوراهای نمایندگان مردم داده شده است. آنچه که شما در این شرایط انجام می دهید تاکتیکی است. در اوضاعی نظیر عراق، بطور مثال، اگر فردا دولت از حزب کمونیست کارگری عراق بخواهد که به دولت بپیوندد، من نمی دانم آیا ما باید جوب مثبت بدهیم یا منفی. آیا ما باید طبق تعریف و اصولا چنین دعوتی را رد کنیم؟ بنظر من نه. ما ممکن است رد کنیم، ممکن است رد نکنیم. نمیتوانید طبق تعریف، بعنوان اصل شرکت در دولتهای غیر سوسیالیستی را رد کنید.

از طرف دیگر اگر دولت اسلامی سرنگون بشود و جریان دیگری به قدرت برسد، من فکر می‌کنم ما اعلام کنیم دولت مختص آنها نیست. شرکت در دولت حق ماست. اینکه ما از حقدمان استفاده می‌کنیم یا نه مساله خود ماست و هر وقت که زمان آن رسید درباره اش تصمیم می‌گیریم. استراتژی ما، چه در قدرت شرکت کنیم و چه نکنیم، تلاش برای کسب قدرت حزب مان است. این کسب قدرت انقلاب سوسیالیستی است. این هدفی است که ما باید در موردش روشن باشیم.

**ینار محمد:** پس شما رفرا دوم یا دولت موقت را بعنوان استراتژی سیاسی طرح نکردید، بلکه صرفا بعنوان تاکتیکی برای ....

**گوروش مدرسی:** البته که نه. این تاکتیک است؛ کل مباحثات در باره تاکتیک بود. وقتی که من تزه‌ها را طرح کردم فکر می‌کردم که ما روی اصولی در استراتژی خود توافق داریم. این اصول توسط منصور حکمت در بحث "حزب و قدرت سیاسی" ارائه شدند. اصولی که قبلا در این مصاحبه درباره آنها صحبت کردم.

ایده اصلی بحث "حزب و قدرت سیاسی" کسب قدرت توسط بعنوان یک اقلیت است. ما باید آماده باشیم دولت را بمثابه یک اقلیت تشکیل دهیم. و با این اقدام اکثریت مردم را به خود جلب کنیم. این استراتژی ما بود. قدم بعد این است که در باره تاکتیکها صحبت کنیم. در غیر اینصورت تکرار استراتژی و نوشتن مقاله درباره انقلاب چاره ساز نیست. باید تاکتیکهای لازم را روشن و تعریف کنیم. این کار رهبری در هر حزبی است. رهبری باید شرایط گوناگون را تحلیل و تاکتیکهای مناسب را تعیین کند. نمی‌دانم از کی حرف زدن از دولت موقت گناه شده است؟ از کی اینها تزه‌های لنین در "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی" را رد کرده اند. (۵) بخش اعظم کار لنین در "دو تاکتیک" جدل او در دفاع از ضرورت یک دولت موقت انقلابی است. منصور حکمت فصل بزرگی از کتابش "دولت در دوره های انقلابی" (۶) را به ایده دولت انقلابی موقت اختصاص داده است. چپ سنتی از موضع تروتسکیستی لنین را رد کرده و هرگز دیدگاه حکمت را هم نپذیرفت. کنار گذاشتن "ناگهانی" تزه‌های لنین و منصور حکمت در مورد این موضوع توسط رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران یک فاکت است! نه تعبیر بلشویکی و نه تعبیر تروتسکیستی از تزه‌های لنین درباره انقلاب دموکراتیک درست نیستند. بنظر من هر دو این تعابیر ماهیتا منشویکی هستند (۷). برداشت مشترک چپ سنتی این است که لنین در "تزه‌های آوریل" نظر خود در باره انقلاب را به نفع نظر تروتسکی تغییر داده است. این حکم تماما غلط است. معتقدم که لنین و تروتسکی هر دو به نظرات خود پای

بند بودند و ماندند. لنین در باره دولت موقت بحث کرد و منصور حکمت ادبیات مفصلی در مورد دولت موقت دارد. در مورد ضرورت دولت موقت، و این بسیار بیشتر از آنچه‌ی است که من مطرح کرده‌ام! اختلاف نظر بر سر این موضوع دولت موقت و «همکاری با بورژوازی» نیست. اختلاف در جای دیگری است. اختلاف نظر ما درباره ضرورت سوسیالیسم نیست بلکه درباره تعبیر چپ سنتی از مارکسیسم است. تعبیری که توازن قوا در حزب به نفع آن پس از منصور حکمت تغییر کرد. حزب کمونیست کارگری ایران در میان راه گذشته و آینده اش به گذشته رجعت کرد.

البته که من خواهان انقلاب سوسیالیستی هستم. اما چگونه عملی اش می‌کنیم؟ مساله این است. در لفظ انقلابی بودن و پنج وعده نماز روزانه خواندن بدرگاه خدای انقلاب شما را به سوسیالیسم نمی‌رساند.

**ینار محمد:** در مقطعی بسیاری از اصول و مقررات حزبی زیر پا گذاشته شدند چون شنیدیم که سوسیالیسم در خطر است و حالا من متوجه هستم که شما با طرح رفاندوم و دولت موقت، نه استراتژی بلکه صرفاً بعنوان تاکتیک‌هایی مطرح کردی و بعضی از ما حالا گیج و مغشوش شده ایم چون روایتهای مختلفی می‌شنویم. چه چیزی به یک فرد حق می‌دهد که ترور شخصیت بکند و تصمیم بگیرد که کدام شخصیت «راست» است و چه چیزی او را مجاز می‌کند که اصول و مقررات حزبی را بشکند؟

**گورش مدرسی:** شما باید در سیاست آیت الله باشید که بتوانید این نوع کارها را انجام دهید. اگر آیت الله باشید کار ساده است. چند تا «فتوای» ایدئولوژیک صادر کنید، «ارواح شیطانی» یا «دست راستی» ها را معرفی و همه را محکوم کنید. این روشی است که سکت ها و فرقه های ایدئولوژیک در چپ بکار می‌برند. چهره دیگر این واقعیت این است که وقتی بیش از نصف حزب کمونیست کارگری ایران آن را ترک کرد، رهبری جدید آن، این را یک «پیروزی» و رویدادی که باعث «قدرتمند شدن حزب» است اعلام کرده اند! تنها اگر بحث بر سر پیروزی «حق بر باطل» باشد می‌توانید چنین احکامی را صادر کنید. آنها درک نمی‌کنند که با این انشعاب ضعیف شده اند. موقعیت آنها و موقعیت ما در جامعه تضعیف شده است. هدف یک حزب سیاسی چیزی جز تصرف قدرت سیاسی و به میدان آوردن مردم نیست. احزاب سیاسی تلاش می‌کنند مردم را سازمان دهند و آنها را جذب کنند. اما برای فرقه ها این هدف آنقدر «روحانی» و «عرفانی» است که نگران کوچک و بزرگ شدن نیستند. ایدئولوژیک هستند و اولین چیزی که نگرانش هستند وحدت ایدئولوژیک است. بنابراین اگر صدها

نفر آنها را ترک کنند اهمیتی نمی دهند. اگر خلوص اعتقادیشان حفظ شده باشد مشکلی با کوچک بودن و کوچک شدن ندارند. کافی است که خلوص عقیده آنها "تقویت شده" باشد! این روانشناسی فرقه ها و سکت ها است.

ما به "پتانسیل" جریان چپ سنتی در بی اعتنائی به موقعیت اجتماعی و قدرت سیاسی حزب و بهم ریختن شیرازه حزب واقف بودیم. تلاش زیادی کردیم تا این "پتانسیل" را خنثی کنیم. لیدری حزب را به آنها واگذار کردیم تا شاید اوضاع را دریا بند. شاید جنگ قدرتی که، پس از مرگ منصور حکمت شروع کردند، و لباس ایدئولوژیک بر آن پوشانده بودند، را خنثی کنیم.

### ینار محمد: کنگره چهاررا میگوئید؟

**کوروش مدرسی:** قبل از کنگره چهار. من نمی خواستم کنگره چهار به جایی برای اختلافات یا تریبونی برای پیشبرد و دامن زدن به جدلهای ایدئولوژیک تبدیل شود. این جدالها باعث سایه انداختن بر وحدت سیاسی موجود در حزب می شد. من این سیاست را آشکارا و به روشنی در همه جلسات دفتر سیاسی و پلنوم های کمیته مرکزی اعلام کردم و پیش بردم. من طرفدار برگزاری کنگره ای بودم که به نقطه قدرت حزب، بعد از منصور حکمت تبدیل شود. کنگره ای که در صحنه سیاست ایران تبدیل به یک رویداد سیاسی شود. نکته مهم این است که همه با این هدف و این سیاست اعلام موافقت کردند. اما در مسیر تدارک کنگره ما متوجه تلاش متمرکزی برای گرفتن رای و لابی ایسم به نفع یک فراکسیون اعلام نشده که خود را "چپ" می خواند، شدید. فراکسیونی که بدون توجه به مقررات حزبی و بدون اهمیت به توافقات مان و مخفیانه عمل می کرد و در جلسات رسمی چنین فعالیتی را انکار می کرد. با شناخت از ماهیت انفجاری خصوصیات هیروتی این گریش سنتی، برای خنثی کردن آن، در نامه ای به کمیته مرکزی، فراخوان پایان دادن به این جنگ قدرت را دادم. در آن نامه اعلام کردم که خودم را برای لیدر حزب در پلنوم آینده کاندید نمی کنم؛ علاوه بر آن حمید تقوایی را بعنوان لیدر حزب کاندید کردم. برای او کمپین کردم تا به اتفاق آرا انتخاب بشود. تنها چیزی که خواستار آن بودیم که حزب در راستای سیاستهایی رسمی تاکنونی خود پیش برود و فضای آرامی برای بحث در مورد کارهایی که می خواستیم در دنیای واقعی انجام دهیم بوجود بیاید.



طرف مقابل با این نکات توافق کرد و حتی بعداً در جلسه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی قطعنامه‌ای را، به اتفاق آراء، امضا کردند که هر "شایعه" ای را در مورد وجود راست و چپ در حزب را رد می‌کرد (۸).

اما در واقعیت این توافق هم پیش نرفت. دلیل آن انتقاد ما به پاسیفیسم حاکم بر حزب و واکنش هیستریک طرف مقابل بود. سنت کنونی حاکم بر حزب کمونیست کارگری فاقد ابتکار عمل خلافتانه برای تغییر واقعیت است. از آنجا که نمیتواند در ایجاد فرصتهای جدید و تغییر شرایط فعالیت طراحی شده ای برای ایفای نقشی آگاهانه داشته باشد، به استراتژی چپ سنتی، یعنی انتظار وقوع یک انقلاب و امید پیروزی در آن، با اتکا بر "سوار شدن به امواج انقلاب"، روی آورد. این سیاست بعد از کنگره چهارم حزب را به "کوما" فرو برد. تنها نشان علامت زنده بودن حزب لفاظیهای فوق انقلابی بود. حزب گرفتار یک دور "فعالیت" بدون ابتکار، بدون سیاستهای تازه و بدون انجام کار مثبت شد. حزب پاسیو شد.

ما به این وضعیت پاسیو حزب انتقاد کردیم. طرف مقابل برای حفظ کنترل خود بر اوضاع، در غلبه ابتدائی ترین درک از یک حزب سیاسی چرخ "دفع شیاطین" را به حرکت در آورد و "ناگهان" داستان کهنه، پنهان کرده، انکار شده و محکوم شده "چپ" و "راست" دوباره خلق شد و گردونه به کار افتاد.

### ینار محمد: در چه زمانی؟

**کوروش مدرسی:** مدت زمانی پس از کنگره چهار یا پس از پلنوم بیستم کمیته مرکزی بود. ما شروع به بحث و اظهار نظر در مورد اینکه نباید دنباله رو اوضاع باشیم کردیم و پرسیدیم چرا برنامه ای برای تغییر اوضاع نداریم؟ چرا منتظر هستیم انقلاب اتفاق بیفتد؟ چرا برنامه مرحله بندی شده برای تغییر اوضاع نداریم؟ و غیره (۹). گفتیم که نباید منتظر بمانیم تا اوضاع خودش تغییر کند. گفتیم تضمینی نیست که انقلاب مطابق میل ما اتفاق بیفتد. تضمین نیست که چون ما انقلابی هستیم اوضاع مطابق میل ما تغییر کند. تصور اینکه مردم بخاطر اینکه ما حقیقت را می‌گوئیم به ما می‌پیوندند نادرست است. ما باید اوضاع را تغییر دهیم، ما باید نقش فعالی در خلق شرایط به نفع خود داشته باشیم.

این انتقادات ناگهان شکاف در حزب باز کرد. ما اعلام کردیم که باید یک حزب سیاسی توده ای بزرگ ایجاد کنیم، شبکه ای از مردم در ایران حول حزب ایجاد کنیم که صحنه سیاست در ایران را عوض کند. ما ایده ها و برنامه هایی برای تغییر توازن قوا در ایران و برای قدرتمند کردن مردم داشتیم و آنها حتی متوجه نبودند که ما درباره چه صحبت می کنیم!

ظاهرا تنها شیوه ای که رهبری جدید حزب "بلد بود" از خود دفاع کند، تنها روش عملی "آشنا" برای دفاع از مواضعشان و تنها راه ایجاد وحدت در صفوف حزب، به راه انداختن نوعی "انقلاب فرهنگی" بود. "بیاد آوردن" اهمیت چیزهایی بود که من دو سال قبل از آن تاریخ گفته بودم و تازه بعد از آن دو سال ما با هم "زندگی کرده بودیم" و یکدیگر را مورد تقدیر و تحسین قرار داده بودیم، ضروری شد. بعد، آنها ناگهان بیاد آوردند که من دو سال قبل چه چیزهایی گفته بودم و یک کمپین شخصی علیه کورش مدرسی بعنوان "شیطان" براه انداختند تا فضائی سکتی، فرقه ای و عرفانی را بوجود آورند و در آن "نور را ببینند" و یک بالماسکه اوانجلیستیک (evangelistic) "رؤیت نور حقیقت" را براه انداختند. منظورم ...

### ینار محمد: نور سوسیالیسم؟

**کورش مدرسی:** دقیقا. آنها اعلام کردند که سوسیالیسم را دوباره در یافتند. کنگره شان را دیده اید؟ این کنگره یک سیرک کامل، یک مراسم اوانجلیستی است (۱۰). یک نفر به پشت میکروفون میروید و اعلام می کند که دو هفته "دست راستی" بوده و در کنگره "غسل تعمید یافته" و حالا "چپ" شده است!! جز "هاله لویا" "من نور را دیدم" چه نتیجه گیری از این مناسک که نام کنگره پنج را بر آن گذاشته اند میشود کرد؟ ممکن است این حکم اغراق آمیز باشد، اما این خمیر مایه ذهنی اینها و علت بی خاصیتی چپ سنتی درست همین است. منظورم این است که اگر به عقب بر می گردیم این همان ذهنیت است. ذهنیتی که متاسفانه رفقای ما نمیتوانند رشد کنند و آنرا پشت سر بگذارند در انتظار انقلاب نشسته اند و انشاهای انقلابی می نویسند. "رپ انقلابی" میخوانند.

جای تاسف است. آنها، مانند همه سکتها و فرقه های مذهبی، تصور کردند که بخاطر مردم و بخاطر انقلاب حق دارند حقایق را دستکاری کنند، وقایع را طور دیگری جلوه بدهند و شیطان سازی کنند تا حزب را غسل تعمید انقلابی بدهند و شیطان را از روح انقلابی حزب خارج کنند. آنها بخاطر "منفعت انقلاب" ترور شخصیت کردند. این همانطور که قبلا گفتم در واقع ذهنیت سکتی و فرقه ای

است، این ذهنیت یک تشکل مذهبی است؛ و بطور قطع این یک حزب سیاسی نیست. این ذهنیتی است که انسانها را وادار میکند علیه وجدان خود شهادت بدهند، و چیزهایی را علنا بگویند که به آن عقیده ای ندارند، "نادم و تواب" شوند (۱۱). شما قبلا این را دیده اید. در زمان استالین پاکسازیهایی استالین، در انقلاب فرهنگی ماو و انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق در ایران، اینها مردم را زیر فشار وادار به اعتراف و شهادت علیه وجدان خود کردند. همان روایت آشنا: به مردم می گویند که زیر حمله بورژوازی و برای دفاع علیه این حملات شما باید به تلویزیون یا جلسه ای بیائید و بورژوازی را محکوم کنید و کسی که حقوق شما را انکار کرده و شکنجه تان داده است را تقدیر کنید. این بارها در تاریخ اتفاق افتاده است، نه بخاطر نیت بد، بلکه بدلیل منفعت سیاسی — اجتماعی یک جنبش و سنت و در نتیجه تفکری که در آن حق مردم نسبی است و نه مطلق. حقوق انسانی شما بستگی به این دارد که در کدام سمت سیاسی ایستاده اید. این "نسبیت سیاسی" است و بسیار خطرناکتر از "نسبیت فرهنگی" است.

**ینار محمد:** اما سوال من این است که بیش از نیمی از کمیته مرکزی که سیاستمداران با سابقه کمونیست هستند حزبی که سالها در آن فعالیت می کردند را ترک کردند تا به حزب تازه تاسیس شما بپیوندند، آیا بخاطر این بود که آنها پیروان شما بودند؟ یا مسائل دیگری در حزب که شما بعنوان انقلاب فرهنگی طرح کردید که بیش از نصف کمیته مرکزی آن را کمونیسم کارگری نمی دانستند؟

**گورش مدرسی:** آنها قطعا "پیروان من" نیستند. آنها همانطور که شما گفتید سیاستمداران پر سابقه کمونیستی هستند که پیرو هیچکس جز قضاوت خودشان در مورد مسائل واقعی نیستند. اگر شما از هرکس در حزب حکمتیست بپرسید چرا حزب کمونیست کارگری را ترک کرده است، به شما جواب روشنی می دهد. خواهد گفت که حزب کمونیست کارگری را ترک کرده چون رهبری جدیدش حزب را به یک جریان فرقه ای چپ سنتی تبدیل کرده است. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری پرچم آن سنتی را بدست گرفت که ما همراه منصور حکمت علیه آن مبارزه کردیم. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران در هماهنگی کامل با همه انتقادات چپ سنتی از خط و تزهایی منصور حکمت آنها را کنرا گذاشت. "حزب و قدرت سیاسی"، که ما معتقدیم سنگ بنای اقدام سیاسی آگاهانه یک حزب سیاسی است، را کنرا گذاشت. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری بجنه های منصور حکمت درباره خطر سناریوی سیاه و درباره انقلاب سوسیالیستی را کنرا گذاشته است. آنها به گذشته بازگشته اند و به معنای سنتی سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی و

فعالیت سیاسی رجعت کرده اند و پاسیو هستند. منظورم از پاسیو بی تحرکی نیست، بلکه حرکتی است که همانطور که مارکس گفت تغییری در دنیا بوجود نمی آورد. یک آنارشویست می تواند بسیار فعال باشد اما بنظر من پاسیو است چون دنیا را تغییر نمی دهد. اگر نتوانید واقعیات را تغییر بدهید حتی اگر سرتان را به دیوار سنگی بزنید، فعال نیستید بلکه جست و خیز میکنید و تغییری در دنیا بوجود نمی آورید.

چپ سنتی رادیکال همیشه یک خط مشی آنارکو پاسیفیستی اتخاذ کرده است. در حرف آنها آنارشویست هستند؛ در عمل پاسیوند چون نمی توانند جامعه را حتی یک قدم به جلو ببرند. فعالین اجتماعی دیگر، اسلامی یا ناسیونالیست، مقدرات جامعه و قوانین حاکم را تعیین می کنند و این چپ مخالف و اپوزیسیون انقلابی میماند.

به بحث مان برگردیم، برعکس آنچه که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ادعا می کند، کسانی که آن حزب را ترک کردند پیروان و دنباله رهای کورش مدرسی نیستند. آنها کمونیست کارگری ها و حکمتیست ها هستند. انشعاب بخاطر تزه های من نبود بخاطر تغییر ریل حزب کمونیست کارگری پس از منصور حکمت بود. بخاطر تبدیل کردن حزب به یک فرقه ایدئولوژیک بود. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری متحیر است که چرا اینکه اکثریت کمیته مرکزی که آن حزب را ترک کردند حرفی در مورد تزه های دو سال پیش من نمی زنند. راستش باید گفت وانمود میکنند که متحیرند، این "تجیر" برای این است که گرد و خاکی بپا کنند تا تغییراتی را که در حزب به نفع گرایش مظهر شده در زمان منصور حکمت بوجود آمده است را پنهان کنند. مشکل ما با حزب کمونیست کارگری این است که این حزب جهتش را عوض کرده و برای ما دیگر امکان تغییر آن با مکانیسم های سیاسی درونی آن وجود ندارد.

هیچ یک از ما، دو طرف این شکاف، عقاید و ایدئولوژیمان را عوض نکرده ایم. آنچه که تغییر کرده موازنه قدرت بین حکمتیسم و گرایش چپ سنتی در حزب پس از منصور حکمت است. این بار ما مانند گذشته موفق نشدیم کارآکتر حکمتیست حزب را حفظ کنیم. چیزی که می خواهیم تاکید کنیم این است که در حزب کمونیست کارگری دو گرایش وجود داشته است، ما با هم دوازده سال زندگی کردیم و در طی این دوازده سال با یکدیگر مبارزه کردیم. این مبارزه را در هر جلسه، به معنی اصح کلمه در هر جلسه، در زمان منصور حکمت می بینید. پس از منصور حکمت موازنه قدرت تغییر کرد ما نتوانستیم این گرایش را کنترل کنیم، ما بیشترین تلاش را کردیم تا از انشعاب جلوگیری کنیم اما وحدت محتاج شریک (partner) است. ما نمی توانیم "با خودمان" وحدت کنیم. اگر شریکی نداشته

باشید که یک مقررات بازی مشترک و منفعت مشترکی را که بمثابه لنگری در آبهای طوفانی برسمیت بشناسد، دیگر امیدی برای ماندن با هم نمی ماند. حتی در یک بازی ورزشی فقط یک طرف نمیتواند مقررات بازی باشد، هردو طرف باید تابع این مقررات باشند. اگر قواعد بازی فقط برای یک طرف باشد و طرف دیگر تابع آن نباشد، بازی در کار نخواهد بود. این گرایش در حزب کمونیست کارگری بغیر از منافع خود تابع هیچ مقررات و قوانینی نیست و حس منفعت مشترکی با ما را نداشت. اعلام کردند که اتوریته پلنوم کمیته مرکزی را که بالاترین مرجع در حزب است نمی پذیرند. یک گردهمایی بعضی از اعضای حزب در خارج کشور که فرصت، پول و پاسپورت سفر به آلمان را در تاریخ مقرر را داشتند "کنگره پنجم" خواندند. این گردهمایی هر چیز بجز کنگره بود. کنگره تجمع نمایندگان سازمانهای حزبی است، این گردهمایی به هیچ وجه و طبق هیچیک از مقررات حزبی، یک کنگره نبود. کنگره توسط کمیته مرکزی فراخوانده می شود و نه هیچ فرد دیگری.

**ینار محمد:** دلیل شما برای نپذیرفتن این کنگره چه بود؟

**کوروش مدرسی:** این کنگره نبود، قانونی نبود و حزب را نمایندگی نمی کرد.

**ینار محمد:** آیا از قبل نمی خواستید به کنگره بروید؟

**کوروش مدرسی:** البته که ما باید به کنگره پنجم می رفتیم. ما اعلام کردیم که به کنگره می رویم اما آن جلسه کنگره نبود یک چیز ساختگی و تقلبی و غیر قانونی بود. ما مورد وضعیت حزب روشن بودیم. به کل موقعیت حزب از منظر اجتماعی و نه ایدئولوژیک، نگاه میکردیم. ما بارها اعلام کردیم که، بعنوان یک جنبش، هیچ نفعی در بی اعتبار کردن حزب کمونیست کارگری و رهبران آن نداریم. طی بیست و پنج سال گذشته ما چنین تصویر جنبشی از خود داده ایم. این تصویر را داده ایم که کمونیست های متفاوتی هستیم، یکدیگر را بی اعتبار نمی کنیم، مدرن هستیم، متمدن هستیم، و منفعتهای جنبش مان را در نظر می گیریم. بر همین اساس اعلام کردیم که به کنگره ای که در این فضا برپا شود نمیرویم. ما نمیخواهیم در انتخابات کنگره برای بی اعتبار کردن آنها بعنوان اپورتونیست سراغ هر عضوی برویم. این مبارزه ای نیست که ما مایل به درگیر شدن در آن باشیم. ما به کنگره قانونی و عادی حزب می رویم. ما گفتیم بیائید به پلنوم کمیته مرکزی برویم. مقرراتی برای "کنگره اضطراری" نداریم. پس باید این مقررات را در پلنوم کمیته مرکزی تصویب کنیم. بیائید نحوه

فراخواندن کنگره، فراخوان دهنده آن، چگونگی برگزاری انتخابات و نحوه نمایندگی سازمان‌های حزبی داخل ایران در کنگره و چیزهایی از این قبیل را روشن کنیم. در مقابل آنها ناگهان اعلام کردند که کمیته مرکزی را قبول ندارند و خود، کنگره اعضا را در آلمان را فرا میخوانند. این یک کلک بود.

**ینار محمد:** فراخوانی به اعضا داده شد که موضع خود را بر اساس تفاوتها روشن کنند. وقتی من این را شنیدم فکر کردم فشار زیادی روی اعضا می‌گذارد و نقش رهبری را انکار می‌کنند.

**کوروش مدرسی:** خوب، این جوهر انقلاب ایدئولوژیک و جوهر تفتیش عقاید مذهبی است. آنها چند "سوال ایدئولوژیک" را از هر کس طرح می‌کنند و خواستند که هرکس موضعش را روشن کند، "کافر" یعنی کورش مدرسی را محکوم و خود را "غسل تعمید" بدهد. از اعضا پرسیدند "به انقلاب معتقدید؟"، "به سوسیالیسم معتقدید؟" و غیره. آنها همه را زیر فشار گذاشتند تا "موضعشان را روشن کنند". "موضعگیری" و "محکوم کردن کورش" کلمات کلیدی انقلاب فرهنگی برای تغییر چهره و کارآتر حزب بود. این واقعا تکان دهنده بود.

کنکاش نکردن در افکار مردم یکی از پرنسپ‌های سنت کمونیستی ما در مقابل چپ سنتی بود. آنها یکباره کلیه تعاریف سازمانی را زیر پا گذاشتند و مقررات حزبی را همانطور که خودشان گفتند دور زدند. ما که اکثریت کمیته مرکزی بودیم دو انتخاب داشتیم. ما می‌توانستیم پلنوم را برگزار کنیم و آنها را کنار بگذاریم، ترکیب دفتر سیاسی را تغییر دهیم و لیبر جدید انتخاب کنیم. ما حتی می‌توانستیم آنها را اخراج کنیم. این یک انتخاب برای ما بود.

**ینار محمد:** منظورت از همه آنها چیست؟

**کوروش مدرسی:** همه کسانی که اعلام کردند از قوانین حزبی و کمیته مرکزی تبعیت نمی‌کنند. آنها اقلیت بودند و تمرد کردند. حق با ما بود و ما می‌توانستیم آنها را اخراج کنیم. ما فکر کردیم که در دراز مدت این به نفع انقلاب سوسیالیستی و سنت حکمت نیست. در هر صورت آنها به آن کنگره قلابی خود می‌رفتند و اگر ما پلنوم کمیته مرکزی را برگزار می‌کردیم، که می‌توانستیم بکنیم، با دو حزب و یک نام که یکی خود را به پلنوم و دیگری به تجمعی به اسم کنگره منتسب می‌کرد، بیرون می‌آمدیم. این منجر به اغتشاش بیشتر و تداعی کمونیسم با جریانات سکتی میشد که

درگیری کثیفترین جدالها با هم هستند. تصویر سنتی از احزاب چپ رادیکال و مریخی. تحقق این سناریو کل ما، هر دو طرف را، بی اعتبار می کرد. این سناریو هیچ برنده ای نداشت. حتی اگر ما با رای اعضا در این مبارزه برنده می شدیم، جنگ را در سطح جامعه می باختیم. ما نمی خواستیم این کار را بکنیم.

به این نتیجه رسیدیم که اگر نمیتوانیم کل حزب را نجات دهیم، می توانیم بیش از نیمی از آن را از این باتلاق بیرون بکشیم. اگر نصف حزب می خواهد وارد پروسه دگردیسی به الگوی جست و خیزهای بی مایه و بی تاثیر شود، ما باید نیمه دیگر را نجات دهیم. ما باید نیمه دیگر حزب را، برای باز نگاهداشتن روزنه امکان تاثیر بر صحنه سیاست ایران، نجات دهیم. این کار بیشتر به نفع سوسیالیسم بود تا می ماندیم و یک جنگ زشت را که برنده نداشت را ادامه میدادیم. درگیر شدن در یک جنگ زشت و ترور شخصیت راه ما نبود. این دنیای ما و سنت ما نبود. ما به خودمان، سنت سیاسی مان و قابلیت‌هایمان اعتماد داشتیم. همه امکانات را بجا گذاشتیم، پول، تلویزیون، رادیو و همه چیز را تا خودمان و جامعه را به یک کشمکش زشت، وقت گیر و بیهوده سیاسی که به کمونیسم کارگری و منصور حکمت لطمه می زد، دچار نکنیم. حتی اگر ما در کنگره پیروز می شدیم این پیروزی شکستی برای کمونیسم و سوسیالیسم بود. از این رو ما همه چیز را جا گذاشتیم. ما گفتیم "نام و امکانات حزب برای شما"، ما سنت و خط کمونیسم کارگری را بر می داریم.

### ینار محمد: نام؟

**کوروش مدرسی:** ما می توانستیم نام حزب، و امکانات آن را نگه داریم اما دست آخر ما دو حزب می شدیم با یک نام و همان تاریخ همیشگی چپ. آنها می توانستند صاف و ساده ما را تا دو سال دیگر درگیر دعوا نگاه دارند. بنظر من این راه پیش روی ما نبود.

**ینار محمد:** حالا به ما جایی می رسیم که حزب کمونیست کارگری عراق درگیر شد. همانطور که می دانید یک عکس العمل سریع از طرف حزب کمونیست کارگری عراق در حمایت از حزب شما بعنوان ادامه دهنده خط منصور حکمت صورت گرفت. متعاقباً حزب کمونیست کارگری ایران تصمیم به حمله به حزب عراق را گرفت و ما را هم نماینده گرایش راست خواند. این وضعیت دشواری برای ما در عراق ببار آورد. تا آن موقع ما استراتژی را پیش می بردیم که توسط دو حزب برنامه ریزی شده بود. استراتژی که حزب

کمونیست کارگری نقش عمده ای در فرموله کردن و بکار گیری آن داشت. برای ما عجیب بود که چون تصمیم گرفته بودیم طرف شما را بگیریم، بشنویم حزب مان بعنوان حزب راست مورد حمله قرار گرفته است.

**کوروش مدرسی:** این هم همان ذهنیت سکتی و فرقه ای است. اگر می خواهید حزبی را دسته بندی کنید و به آن عنوان راست یا چپ بدهید باید به خط مشی آن حزب در مورد مسائل در ابعاد اجتماعی بنگرید. بطور مثال، اگر می خواهید بگوئید حزب کمونیست کارگری عراق چپ یا راست است باید به آنچه که این حزب در عراق انجام می دهد نگاه کنید، به خط مشی آن برخورد به دولت در عراق، سوسیالیسم در عراق و سازمان دادن مردم در این کشور و تاکتیک ها و استراتژی آن نگاه کنید و بعد تصمیم بگیرید که این حزب راست یا چپ است. اما اگر فرقه عقیدتی باشید و به یک سکت تعلق داشته باشید به این متد احتیاج ندارید. با ایدئولوژی و با نحوه ارتباط هر کس با افکار شما در موردش قضاوت میکنید. اگر من پیرو رهبر عقیدتی شما نباشم، مهم نیست که در عرصه اجتماعی و سیاسی چه می کنم. از تصویر خارج می شوم، راست می شوم، شما چپ، من علیه روح مقدس ایستاده ام و شما باید علیه من باشید. جامعه، عمل اجتماعی و موقعیت اجتماعی وزنه ای ندارد. ایدئولوژی و افکار همه چیز هستند. این جوهر سکتاریسم و فرقه گرایی است. ذهنیت و ایدئولوژی همه چیز من را تعریف می کند. وگرنه اگر کسی کمی به مردم عراق و آنچه که در آنجا می گذرد اهمیت بدهد، باید علیرغم تفاوتهایی که با حزب کمونیست کارگری عراق دارد نگران تضعیف آن باشد. من و شما به یک جنبش متعلقیم. من می فهمم که حزب کمونیست کارگری عراق تنها امید مردم عراق است، بد باشد یا خوب، این تنها امید است. این حزب تنها امید است. تنها نور در انتهای تونل سناریوی سیاه در عراق است. من نمی توانم صاف و ساده و غیر مسئولانه شما را به این خاطر که مثل من فکر نمی کنید محکوم کنم. اگر این کار را بکنم همان روش سکتی، غیر مسئولانه و عقب مانده را نسبت به واقعیت در پیش گرفته ام. با چنین برخورد ایدئولوژیکی نمی توان واقعیت را فهمید و مهمتر اینکه نمی توان آن را تغییر داد. این جوهر بی خاصیتی رادیکالیسم نوع چپ حاشیه ای و سنتی است. روشن است که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران همین برخورد را به جامعه ایران هم دارد. این برخورد یک ذره نسبت به ابعاد اجتماعی اقدامات خود احساس مسئولیتی نکرد. چنین احساسی را اصولاً ندارد.

**ینار محمد:** ما در عراق بعنوان چپ افراطی بحساب می آئیم و برای بورژوازی مایه دردسر هستیم. ما هنوز به اندازه کافی جهت گیری عملی بر قدرت سیاسی و رسیدن به آن، بسیج



یک جنبش اجتماعی در ابعاد وسیع را نداریم. ما هنوز معتقدیم که کاملاً نتایج سنت منصور حکمت را در سیاست بکار نگرفته ایم. "دست راستی" خواندن ما اهانت بزرگی به ماست. این در خود، منصفانه نیست. ثانیاً، اگر آنها همچنان به ما حمله کنند همکاری ما با آنها در آینده چگونه امکان دارد؟ ثالثاً آنها تصمیم گرفته اند که حزب دیگری را در درون حزب ما ایجاد کنند که آن را "فراکسیون" می خوانند. رهبری حزب ما از برسمیت شناختن این فراکسیون حول چنین پلاتفرمی خودداری کرده است. آنها اکنون بدنبال سازمان دادن انشعابی در حزب کمونیست کارگری عراق هستند. اعضا و کادرهای حزب عراق متعجبند که آیا حزب کمونیست کارگری نمی داند بر ما چه می گذرد؟ یا اینکه اهمیتی نمی دهد؟ آیا نمی دانند سناریوی سیاه چگونه زندگی مردم عراق را رقم زده و اینکه ما تنها امید مردم هستیم؟ چگونه این کار را در حق ما می کنند؟ ما در یک سیاهچال سیاسی بسر می بریم و بدلیل تلاش برای انشعاب در حزب، احساس می کنیم به ما خیانت شده و پشت مان خالی می شود. این تلاشها با فراکسیون شروع شد که بدلیل عدم وجود یک پلاتفرم سیاسی مورد مخالفت رهبری ما قرار گرفت. فراکسیونی بود در دفاع از حزبی دیگر و بی ربط به کارهایی است که ما می کنیم. حالا آنها می کوشند اعضای حزب را با روش غیر قابل قبول احزاب سیاسی علیه رهبری حزب کمونیست کارگری عراق بسیج کنند.

**گورشی مدرسی:** بسیار جای تاسف است، طی دوازده سال گذشته ما سعی کردیم حزب کمونیست کارگری عراق را تقویت کنیم. ما در همه چیز را با هم شریک شدیم. ما بیشتر از آنکه دو حزب باشیم دو اسم بودیم. یک منفعت داشتیم و متعلق به یک جنبش بودیم. حزب کمونیست کارگری ژ سنت همیشگی منصور حکمت عدول کرده، جامعه را تشخیص نمی دهد یا بهتر بگوییم خود را با جامعه تداعی نمی کند. این کنار گذاشتن کمونیسم مارکس و حکمت است. حزب کمونیست کارگری پس از این انشعاب بیشتر درگیر دنیای کوچک خودش است. آنها انشعاب در حزب را یک پیروزی اعلام کرده اند که گویا کمونیسم و سوسیالیسم را تقویت کرده است! این مسخره است. این چرخش حزب کمونیست کارگری به چپ سنتی مالیخولیائی خوش بینی مردم به کمونیسم را تضعیف می کند. ما وظیفه عظیمی بر دوش خود داریم. ما باید اعتماد مردم به کمونیسم کارگری را دوباره جلب کنیم. این جنبه ها دیگر برای حزب کمونیست کارگری اهمیتی ندارند. نه به این خاطر که رهبریش "خودخواه" یا "بی اخلاق" است، بلکه به این دلیل که ادراکات سیاسی لازم را ندارند. برایشان مهم نیست چون موجودات سیاسی نیستند. ایدئولوژیک هستند. دنیای را آنها ایده ها و ایدئولوژی تعریف میکند تا واقعیت و جنبشهای سیاسی.

اگر شما متوجه جنبشها و گرایشات سیاسی در عراق نباشید، آنوقت جایگاه حزب کمونیست کلگری عراق بعنوان نوک کوه یخی که اصل بدنه عظیم آن در درون جامعه است را نمی بینید. درک نمیکنید که مهم نیست نوک این کوه یخ چقدر پاکیزه است، مهم این است که نوک یک جنبش و آرزوی عظیم اجتماعی است.

**ینار محمد:** و همینطور توجه به موقعیتی که کمونیسم کارگری برای تغییر وضعیت مردم در عراق دارد؟

**کوروش مدرسی:** در عراق این تنها شانس ماست. کوچک یا بزرگ این تنها شانس ماست.

**ینار محمد:** به این برگردیم که انشعاب را پیروزی برای حزب کمونیست کارگری خواندند. صدام حسین درس سختی به ما داد. هر زمان که شکست می خورد، آن را یک "پیروزی می خواند". من می خواهم نظر شما را درباره معنی و تاثیر این انشعاب را برای کارگران، زنان و جوانان در ایران بدانم.

**کوروش مدرسی:** سردرگمی و ناامیدی. ما اعتماد مردم را از دست دادیم. من فکر می کنم این انشعاب ضربه بزرگی به شانس ما برای گرفتن قدرت سیاسی بود. و برای اپوزیسیون راست محافظه کار، سلطنت طلبان، در موازنه قدرت بین چپ و راست در صحنه سیاست ایران یک موفقیت بود. اگر در یک حزب می ماندیم بمراتب قوی تر می بودیم. ما دوازده سال با هم بودیم و می توانستیم دوازده سال دیگر هم با هم بمانیم. هر حزبی می تواند انشعاب کند. اگر ما منافع جنبش مان را در نظر داشتیم می توانستیم تشخیص بدهیم که این آدمها همه سرمایه های انقلاب سوسیالیستی ایران هستند و ترور شخصیت آنها ادعایی علیه واقعیت است. با از دست دادن نصف حزب، فقط یک فرقه می تواند ادعای پیروزی کند. شاید بعضی ها "خلوص" ایده هایشان را حفظ کرده باشند اما از نظر اجتماعی و سیاسی این یک ضربه بود. ممکن است شما شیطان را طرد کرده باشید و حالا احساس خلوص ایدئولوژیک و در نتیجه احساس قدرت بیشتر می کنید. اما در واقعیت ما نصف شدیم، تعدادمان کاهش یافته است.

بعلاوه مردم ما را بعنوان مارکسیستهای متفاوتی میشناختند. منصور حکمت حقیقتاً مارکسیست متفاوتی بود. او تجسم سیاسی یک سوسیالیسم متفاوت و یک جنبش اجتماعی بود. او تلاش سختی کرد تا یک حزب سیاسی ایجاد کند. امروز ما باید این کار را بدون او انجام دهیم. این کار راست‌تر می‌کند اما ما این شانس را داریم و این یک واقعیت هیجان‌انگیز و جالب است. ما می‌توانیم وضعیت فعلی را به یک موقعیت بهتر تغییر دهیم.

### ینار محمد: نه یک گروه ایدئولوژیک؟

**گورشی مدرسی:** نه، آنچه که ما را از حزب کمونیست کارگری متمایز می‌کند نه فقط پابندی ما بر درافزوده‌های تئوریک منصور حکمت به مارکسیسم، که من معتقدم درافزوده‌های عمده‌ای هستند، بلکه مهم‌تر روش سیاسی متفاوت ما از دیگران است. بطور مثال نحوه‌ای که منصور حکمت امکان یک سناریوی سیاه در ایران را فرموله کرد و اینکه چرا ما باید به آن اهمیت بدهیم و چرا باید مساله ما باشد. منظورم این است که اگر شما یک سکت ایدئولوژیک باشید ممکن است بگوئید "به من چه؟" و کاری را بکنید که حزب کمونیست کارگری دقیقاً دارد انجام می‌دهد.

### ینار محمد: دقیقاً.

**گورشی مدرسی:** منظورم این است که اگر شما جنبش را به جامعه مربوط می‌دانید پس باید نگران امکان سناریوی سیاه باشید، یا نگران اینکه چگونه به قدرت می‌رسید. باید از آژیتاسیون و پروپاگاندا فاصله بگیرید، بنشینید و به من بگوئید انقلاب سوسیالیستی چگونه اتفاق می‌افتد. آیا یک "قیامت" است که اجتناب ناپذیر است و وقوع آن حتمی است؟ آیا خودش اتفاق می‌افتد یا حزبی آن را متحقق می‌کند؟ و چگونه حزب آن را متحقق می‌کند؟ در دنیای واقعی چگونه آن را سلّم می‌دهید؟ پاسخ دادن به سوالاتی از این نوع، حزب ما را در آینده از حزب کمونیست کارگری متفاوت می‌کند. پاسخ به چنین سوالاتی چیزی بود که حکمت را از سایر جریان‌های مارکسیست متمایز کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران به تصرف گرایشی در آمد که یکی از جریان‌های تشکیل دهنده آن بود و در دوازده سال گذشته زیر کنترل خفته و ساکت بود. ما می‌توانستیم حضور آن را در لختی و کندی عظیم حزب کمونیست کارگری در حرکت بسوی یک حزب سیاسی در دوران منصور حکمت ببینیم. از دست دادن منصور حکمت این جریان را بیدار کرد و به امید تغییر تناسب قوا در حزب به

میدان فرستاد. من معتقدم که امروز حزب کمونیست کارگری ایران در میان چپ سنتی و رادیکال پذیرفته شده تر از قبل خواهد شد. حزب کمونیست کارگری ایران با روش چپ سنتی در شصت ساله گذشته بحث و استدلال میکند. آنها با چپ سنتی به یک "واقعیت" اجتماعی واحد تعلق دارند.

این دیگر حزبی نیست که ما با منصور حکمت آن را تشکیل دادیم. مردم توی ذوقشان خورده است. و ما وظیفه عظیمی داریم که حزب را تقویت کنیم، حزب جدیدی بسازیم و آن را صاحب نام و پر آوازه کنیم. من تاکید کرده ام که هدف ما تنها بازسازی اصولی نیست که پس از مرگ منصور حکمت از کنار گذاشته شدند. وظیفه اصلی ما تشکیل یک حزب سیاسی توده ای است. حزبی که حزب کمونیست کارگری ایران هیچگاه نبود و منصور حکمت تلاش می کرد آن را بسازد. در پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری، منصور حکمت گفت حزب کمونیست کارگری یک بیشتر از آنکه به یک حزب سیاسی نزدیک باشد به یک گروه چپ سنتی رادیکال نزدیک است. ما باید یک حزب سیاسی واقعی، یک حزب مسئول و حزبی که برای انقلاب سوسیالیستی بر زمین واقعی فرصت می آفریند را باید بسازیم. حزبی که بالانس قدرت را در واقعیت تغییر می دهد و مردم را بهم می بافد و سازمان می دهد و سوسیالیسم را متحقق می کند. حزبی که در انتظار انقلاب سوسیالیستی نمی نشیند، آن را مانند انقلاب اکتبر سازمان می دهد.

**ینار محمد:** آیا می توانید برای درک بهتری از آنچه که اتفاق افتاد یک جمع‌بندی از تفاوتها بدهید؟

**کوروش مدرسی:** ما تلاش کردیم یک حزب سیاسی کمونیستی توده ای را بر مبنای یک سابقه چپ رادیکال در ائتلاف با این سنت چپ رادیکال سازمان بدهیم. منصور حکمت پیشتاز و لیدر ما بود. حزب کمونیست کارگری همیشه یک عرصه جدل و بحث بین دو گرایش بود که همیشه توازن قوا بین این جدال را منعکس می کرد. این حزب می بایست یا به جلو و به سمت آینده ای برود که منصور حکمت ترسیم می کرد یا با عقب، به گذشته قدیم خود باز گردد. این کشمکی بین گذشته و آینده حزب کمونیست کارگری بود. وقتی که منصور حکمت را از دست دادیم ما درست در میانه راه بودیم. تفاوت بطور ساده این بود که ما می خواستیم یک حزب سیاسی توده ای سوسیالیستی را بسازیم که انقلاب سوسیالیستی را سازمان می دهد و در انتظار انقلاب سوسیالیستی که خودش اتفاق بیفتد ننشسته است. ما بر تزهایی که منصور حکمت زیر عنوان عمومی "حزب سیاسی"، "حزب سیاسی و قدرت سیاسی"، "حزب سیاسی و جامعه" و "دولت در دوره های انقلابی" پافشاری کردیم

این استراتژی بود که ما باید در پیش می گرفتیم و این نوع حزب سیاسی ای بود که ما باید می ساختیم.

طرف مقابل به سیاست چپ رادیکال سنتی معتقد است. آنها انقلابی هستند چون به انقلاب عقیده دارند، آنها رادیکال هستند چون به رادیکالیسم عقیده دارند، اما نمی توانند به چیزی مادیت ببخشند. آنچه که جدائی را اجتناب ناپذیر کرد زیر پا گذاشته تمام مقررات و قوانین حزبی از طرف مقابل بود.

تفاوت بطور مختصر این است که حزب ما به سازمان سیاسی توده ای تبدیل خواهد شد؛ نقش فعالی در سیاست برای تغییر و سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی خواهد داشت. از همین حلاهدف ما این است که جمهوری اسلامی را با خودمان و نه هیچ نیروی دیگری جایگزین کنیم، انقلاب خودمان، انقلاب سوسیالیستی و نه هیچ انقلاب دیگری را سازمان دهیم. اگر انقلاب دیگری اتفراق بیفتد، ما تاکتیکهای خود را نسبت به آن انقلاب معلوم می کنیم.

ممکن است در حال حاضر تشخیص تفاوتها راحت نباشد، اما به زودی شما شاهد تفاوتهای ما خواهید بود. من فکر می کنم چهره های ما متفاوت خواهد بود، تصویر مان با هم فرق تفاوت بیشتر و بیشتری پیدا خواهد کرد. ما چهره یک حزب "دخالنگر" که با همه چیز درگیر می شود و برای همه چیز تاکتیک روشن دارد و می کوشد مردم را بهم بیافد و همبسته کند، مردم را سازمان می دهد و توازن قدرت را تغییر می دهد را به خودمان خواهیم گرفت. ما می کوشیم هر زمان که بتوانیم قدرت سیاسی را با حمایت توده ای و به اتکای توانایی مان نگاه داریم، بعنوان اقلیت قدرت سیاسی را بگیریم، ما می دانیم که باید بعنوان اقلیت قدرت را بگیریم و از گفتنش ابایی نداریم، در واقع ما باید شفاف و روشن این را بگوئیم، و اگر نقطه کند یا ناروشنی در استراتژی ما باشد، قدرت این کار را خواهیم داشت.

چپ سنتی همیشه به حکمت بخاطر تزهایش در مورد حزب و قدرت سیاسی و انقلاب حمله کرده است و آن را نسخه ای برای کودتا نامیده است. روشی که حزب کمونیست کارگری اکنون به ما حمله می کند عینا متکی به همان استدلال هاست.

**گورش مدرسی:** دقیقا، کودتا، آنها می گفتند تزه‌های حکمت در مورد امکان یک سناریوی سیاه در شرایط فروپاشی جمهوری اسلامی نسخه ای برای همکاری با بورژوازی، با سلطنت طلبان و اپوزیسیون راست است. حالا حزب کمونیست کارگری معتقد است که بخاطر "موقعیت جدید"، که منظورشان شکل گرفتن انقلاب در ایران است، دیگر به سیاست منصور حکمت احتیاجی نیست. چه توفیق اجباری! آنها ادعا می آند که شرایطی در ایران وجود دارد که تز "حزب و قدرت سیاسی" را غیر لازم کرده است، که دیگر سناریوی سیاه محتمل نیست، که تز "دولت در دوره های انقلابی" کاربردی نخواهد داشت. آنها کلیه تفاوتهایی که کمونیسم کارگری را از چپ رادیکال سنتی متمایز می کرد را کنار گذاشته اند. حزب کمونیست کارگری ایران به یک حزب چپ سنتی رادیکال که فقط پروپاگاندا می کند، تبدیل شده. حزب کمونیست کارگری به یک دستگاه آژیتاسیون و پروپاگاندا (آژیت پروپ) تبدیل شده است.

**ینار محمد:** آیا این نسخه ای برای انتظار برای وقوع انقلاب نیست؟

**گورش مدرسی:** چرا همینطور است. مساله همین است. رضایت دادن به یک ماشین تبلیغ و ترویج. مشکل این است که ماشین تبلیغ و ترویج نمی تواند انقلاب را مادیت بدهد. شما به یک حزب سیاسی احتیاج دارید، این در واقع فرمولی بود که منصور حکمت در پلنوم چهاردهم آخرین پلنومی که در آن شرکت کرد، بکار برد. او گفت حزب کمونیست کارگری هنوز به یک ماشین تبلیغ و ترویج نزدیک تر است تا به یک حزب سیاسی. آژیتاسیون می کند، پروپاگاندا می کند، رادیو دارد، تلویزیون دارد و انشا می نویسند و نام آن را ادبیات می گذارند و تلاش می کنند یک ...

**ینار محمد:** گروه فشار منظور است؟

**گورش مدرسی:** آنها می خواهند با روشنگری تغییر ایجاد کنند. بگذارید اینطور بگویم، آنها ذهن مردم را روشن می کنند اما مبارزه مردم را به پیش نمی برند، اهداف سیاسی را روشن نمی کنند، تاکتیکهای سیاسی را مشخص نمی کنند و لزومی به سازمان دادن مردم نمی بینند. آنها نمی توانند مردم را سازماندهی کنند، احتیاجی به این کار ندارند. در سیستم آنها چیزها خودشان اتفاق می افتند. تزه‌های من تاکتیکی برای پاسخ دادن به شرایط پیچیده ای بود. تاکتیک هایی برای شرایط معینی که ما ممکن است با آنها روبرو شویم. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری این را نفهمیدند و به چنین تاکتیک هایی احتیاج ندارند. آنها فکر می کنند با دادن شعار "سوسیالیسم"، سوسیالیسم

متحقق می شود. و اگر آنها ذهن مردم را روشن کنند، انقلاب می شود. این روش عقیم درست کردن یک گروه فشار است که ما در چپ سنتی شاهد آن بوده ایم.

**ینار محمد:** متاسفانه آنها از ترور شخصیت استفاده کردند و این تاثیر دو طرفه داشته است.

**گورش مدرسی:** بله این خیلی زشت است. بارها به آنها گفته ایم که هرچه شما بیشتر شخصیت ما را ترور کنید، خودتان هم ترور شخصیت می شوید. مردم می گویند این کسی که شما می گوئید چنین است و چنان است، لیدر شما یا عضو دفتر سیاسی بوده، او را تحسین و تقدیر می کردید، با او زندگی کرده اید و ناگهان امروز اینقدر بد و "کافر" شد؟ در یک حزب سیاسی وقتی تزهایی را که قبول ندارید به آنها رای نمیدهید همین. چکار به ایدئولوژی مردم دارید؟ این تفاوت یک حزب سیاسی و یک فرقه است. در یک حزب سیاسی، تزهایی را برای رای گیری طرح می کنید، اگر کسی قبول ندارد به آنها رای نمی دهد و این کل داستان است. اما در یک فرقه، پای ایدئولوژی به میان می آید، تفتیش انگیزه های ایدئولوژیک و تفتیش ایدئولوژی افراد. تفتیش یعنی جستجو در روح و ایدئولوژی افراد.

آنها کمونیسم را یک جنبش سیاسی نمی بینند، و از این رو ضرورت یک حزب سیاسی را هم نمی فهمند.

**ینار محمد:** این جمع بندی بخش زیادی از بحثها بود. من از شما می خواهم که پیام نان به کارگران، جوانان و زنان که امید زیادی به این حزب داشتند و با این انشعاب سرخورده و ناامید شدند را بگوئید. چه پیامی برای آنها دارید؟

**گورش مدرسی:** من می دانم که امیدهای مردم برای تغییر ایران به یک دنیای بهتر، لطمه جدی خورده است. منصور حکمت گفت که حزب کمونیست کارگری روزنه ای را باز کرده است پنجره ای کوچک در سیاست ایران، یک فرصت را. باید تاکید کنم پنجره ای کوچک برای تغییر جامعه، برای انقلاب سوسیالیستی. این واقعه، بحران و انشعاب، علیه این فرصت بود. این شکاف در حزب کمونیست کارگری می رفت که این پنجره را ببندد. تصمیم ما برای کناره گیری از حزب کمونیست

کارگری و تشکیل حزب حکمتیست چیزی جز گذاشتن پای مان "لای در" و ممانعت از بستن شدن کامل آن نبود. ما این دریچه را باز نگه داشته ایم. باز کردن کامل این دریچه وظیفه ماست.

انجام این وظیفه بدون برسمیت شناختن این لطمه و شروع به بازسازی خودمان میسر نیست. من معتقدم که ما دوباره اعتماد مردم به کمونیسم کارگری را کسب می کنیم و نشان می دهیم آنچه را که از کمونیسم کارگری می خواستند از حزب ما بر می آید. حزب کمونیست کارگری مخلوطی از تشابهات و تمایزات با چپ بود. آنچه که تمایز آن با چپ سنتی بود، بعقیده من در طرف ماست و تشابهات با چپ سنتی، برای آنها مانده است.

ما بیشترین تلاش را برای سازماندهی مردم ایران و بازسازی اعتماد آنها بعمل می آوریم و یک حزب سیاسی توده ای خواهیم ساخت. ما این روزها را پشت سر می گذاریم. زندگی پیش روی ماست و ما هنوز امکان ایفای نقش زیادی داریم. ما از فرصت و قابلیت برای تغییر جامعه، برای انقلاب سوسیالیستی در ایران، برای آوردن آزادی، برابری و رفاه و شادی به جامعه برخوردار هستیم. ما هنوز شانس خوبی برای انجام این کار داریم.

**ینار محمد:** و شما قطعاً از حمایت حکک عراق، کارگران، جوانان و زنان عراق برخوردارید ...

**گورش مدرسی:** من در این رابطه می خواهم دو نکته را طرح کنم. من فکر می کنم دخالت و حمایت حزب کمونیست کارگری عراق اهمیت زیادی داشت. یک فاکتور مهم این است که حزب کمونیست کارگری عراق یک سازمان واقعی درگیر با پیچیده ترین اوضاع در دنیا است. امید بسیاری در عراق به این حزب گره خورده است. این حزبی نیست که کنار بنشیند و قهوه بخورد و بحث سیاسی بکند. این یک حزب واقعی با مردم واقعی و تنها امید آنهاست. حمایت حزب کمونیست کارگری عراق موقعیت ما را تقویت کرد و به ما کمک میکند کمونیسم کارگری را دوباره روی نقشه ایران قرار بدهیم. حمایت حزب کمونیست کارگری عراق نشان داد که ما، همانهایی که باید را جذب کرده ایم.

فاکتور دیگر این است که توازن قوای جنبش کمونیسم کارگری در ابعاد وسیع، در درون جنبش سوسیالیستی، در جنبش جهانی با این حمایت حزب کمونیست کارگری عراق به نفع ما تغییر کرده



است. حمایت حزب کمونیست کارگری عراق به ما امکان می دهد که به کلیه احزاب علاقمند در دنیا نشان دهیم که مسائل مهمتری، از آنچه که حزب کمونیست کارگری ایران ادعا می کند، وجود دارند. ما توجه بسیاری از سازمانهای سوسیالیستی و کمونیستی دنیا را به خود جلب کرده ایم. من از آنها ای میل ها و تلفن زیادی دریافت می کنم و این بخاطر حزب کمونیست کارگری عراق است. من فکر می کنم ما باید در مسائل کمونیسم کارگری در ایران و عراق دخالت کنیم. ما دو نام متفاوت برای انجام یک وظیفه واحد هستیم، من امیدوارم که همکاری فعال و مثمر ثمری با هم داشته باشیم. من از حمایت قاطع رهبری، کادرها و اعضای حزب کمونیست کارگری عراق قدردانی می کنم. ما به این حمایت می بالیم و ینار از شما برای این صحبت تشکر می کنم.

## توضیحات:

۱- منصور حکمت، تفاوتهای ما، پائیز ۱۹۸۹.

<http://www.m-hekmat.com/en/1240en.html>

۲- منصور حکمت، تجربه انقلاب کارگری در اتحاد شوروی، طرح یک نقد سوسیالیستی، ۱۹۸۶.

<http://www.m-hekmat.com/en/2500en.html>

۳- کورش مدرسی، "فروپاشی جمهوری اسلامی و نقش حزب کمونیست کارگری ایران" یک سند داخلی دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران برای بحث، ۲۴ اوت ۲۰۰۲، نشریه حکمت شماره ۱

۴- کورش مدرسی، "حزب کمونیست کارگری ایران و سقوط جمهوری اسلامی، خطوط بحث برای رهبری حزب"، ۲۸ اوت ۲۰۰۲، نشریه حکمت - شماره ۱

۵- لنین، ولادیمیر ایلیچ، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، مجموعه آثار،

جلد ۹، چاپ چهارم انگلیسی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۷

۶- منصور حکمت، "دولت در دوره های انقلابی"، ۱۹۸۵، نشریه ماهانه شماره ۱، نشریه بسوی سوسیالیسم شماره ۱ و همچنین در سایت منصور حکمت:

<http://www.m-hekmat.com/en/2050en.html>

۷- کورش مدرسی، سخنرانیهایی درباره بررسی تحلیلی انقلاب روسیه، انجمن مارکس، ۲۰۰۱ — ۲۰۰۰

<http://www.marxsociety.com>

۸- نگاه کنید به بیانیه مشترک دفتر سیاسی و لیدر حزب که در پلنوم بیستم کمیته مرکزی باتفاق آرا به تصویب رسید. نگریه حکمت شماره ۱

۹- بعنوان نمونه نگاه کنید به کورش مدرسی، زلزله و سازماندهی کمونیستی، مصاحبه با جوانان کمونیست، و رحمان حسین زاده، طرحی برای عمل، سمینار درونی حزب، نشریه حکمت شماره ۱

۱۰- به ویدئوی کنگره پنجم حزب کمونیست کارگری ایران در

<http://www.rowzane.com>

۱۱- فقط بعنوان یک نمونه نگاه کنید به مورد "برکناری" مهنوش موسوی از سردبیری "آزادی زن"

نشریه سازمان آزادی زن در

<http://www.hekmatist.com>